مظلوم‌ترین پیامبر

سيد عليرضا حسيني

# فهرست مطالب

[فهرست مطالب 1](#_Toc296533526)

[پیش‌گفتار 3](#_Toc296533527)

[مظلوم‌ترین پیامبر 5](#_Toc296533528)

[مرحله‌ی اول؛ از بعثت تا هجرت 7](#_Toc296533529)

[مرحله‌ی دوم؛ از هجرت تا رحلت 9](#_Toc296533530)

[قرآن از مظلومیت حضرت محمد «صلّی‌الله‌علیه‌وآله» سخن می‌گوید 10](#_Toc296533531)

[الف: بعد سیاسی ـ اجتماعی 10](#_Toc296533532)

[ب: بعد اقتصادی 11](#_Toc296533533)

[ج: بعد عبادی 12](#_Toc296533534)

[د: بعد شخصی 13](#_Toc296533535)

[1 - داستان إفک 13](#_Toc296533536)

[2 - داستان هتک به سوده أم‌المؤمنین 14](#_Toc296533537)

[3 - انتظار رحلت پیامبر«صلّی‌الله‌علیه‌وآله» برای ازدواج با همسرانش 15](#_Toc296533538)

[4 - ورود سر زده به خانهء پیامبر «صلّی‌الله‌علیه‌وآله» 16](#_Toc296533539)

[5 - نسبت هذیان به پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) 18](#_Toc296533540)

[مرحلهء سوم 19](#_Toc296533541)

[پس از رحلت 19](#_Toc296533542)

[الف) ظلم به شخص پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) 19](#_Toc296533543)

[ظلم اول: تحریف داستان افک و افسانه سازی در مورد آن. 19](#_Toc296533544)

[ظلم دوم: نسبت بی‌مبالاتی به پیامبر 6 در مورد همسرانشان 25](#_Toc296533545)

[ظلم سوم: نسبت گرایش به لهو و رقص و غنا به پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) 27](#_Toc296533546)

[ظلم چهارم: نسبت لعن و سب بی‌جا به پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) 31](#_Toc296533547)

[ب) ظلم به پیامبر 6 از ناحیهء ظلم به اصحابش 34](#_Toc296533548)

[صحابی اول: ابوذر غفاری 34](#_Toc296533549)

[ابوذر پس از رحلت پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) 36](#_Toc296533550)

[حجر بن عدی 38](#_Toc296533551)

[محمد بن ابی بکر 40](#_Toc296533552)

[ج) ظلم به پیامبر اکرم 6 از ناحیهء ظلم به اهل بیتش 43](#_Toc296533553)

[1 - علی بن ابی طالب (علیه‌السلام) 45](#_Toc296533554)

[2 - حضرت فاطمه زهراء (علیهاالسلام) 47](#_Toc296533555)

[3 - 4 - امام حسن و امام حسین (علیهماالسلام) 48](#_Toc296533556)

[پس از رحلت پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) 49](#_Toc296533557)

[ظلم به پیامبر 6 با ظلم به پاره تنش 50](#_Toc296533558)

[ظلم به پیامبر 6 با ظلم به جانش 51](#_Toc296533559)

[ظلم به پیامبر 6 با ظلم به سبط اکبرش 56](#_Toc296533560)

[ظلم به پیامبر 6 با ظلم به فرزندش 59](#_Toc296533561)

[پیشگویی شهادت امام حسین (علیه‌السلام) 59](#_Toc296533562)

[پیش بینی پیامبر 6 اتفاق می‌افتد 60](#_Toc296533563)

[سر مطهر حسین 7 در مجلس ابن زیاد 62](#_Toc296533564)

[سر مطهر حسین 7 در مجلس یزید 63](#_Toc296533565)

# پیش‌گفتار

بزرگ‌ترین ماتم و مصیبت با رحلت بزرگ‌ترین موجود عالم هستی ـ بعد از خداوند عزّوجلّ ـ در عالم تحقق یافت.

**«**أصَبنا بِکَ یا حَبیبَ قُلوبِنا فَما أعظم المُصیبةِ حَیثُ فَقَدناک وَ حَیثُ انقَطَعَ عَنّا الوَحیُ**»**

امّا آن‌گاه می‌توان به عمق مصیبت جان‌گداز حضرت محمّد بن عبدالله6 پی برد که به شعله‌های آه سوزانی که از قلب مطهّر آن رحمة للعالمین و آن کوه صبر و استقامت زبانه می‌کشد توجه کرد.

این شعله گاه به صورت آیات قرآنی و کلام الهی زبانه می‌کشید:

**(**وَمَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ **...)[[1]](#footnote-2)**

«حق ندارید رسول خدا را بیازارید!»

**(**لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَی**)[[2]](#footnote-3)**

«مانند آنان که موسی را اذیت می‌کردند نباشید!»

**(**يَا قَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِي وَقَد تَّعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ**)[[3]](#footnote-4)**

«ای مردم چرا مرا می‌آزارید و حال آن‌که به‌طور حتم می‌دانید که من فرستاده‌ی خدا به سوی شمایم؟»

و گاه سخنان خودِ وی این شعله را می‌افروخت

**«مَا أوذِیَ نَبیٌّ بِمِثلِ مَا أوذیتُ»**

«هیچ پیامبری هم‌چون من آزار ندید»

این شعله‌ها قلب هر مسلمان غیوری را آتش می‌زند. همان‌گونه که پس از 1410 سال از افول خورشید تابناک رسالت، هم‌چنان نور هدایتش روز به روز فروزان‌تر می‌گردد، خاطره‌ی داغ رحلت جان‌کاهش قلب پیروانش را می‌فشرد، شعله‌های آه آتشین مظلومیتش بر روح و روان عاشقانش اخگر می‌افکند.

در ایام سوگواری رحلت آن سید کائنات که قلوب همه‌ی مسلمانان را هاله‌ی غم فراگرفته بود، بر آن شدم تا تفسیری بر شعله‌های آه سوزان قلب آن بزرگترین مظلوم عالم بنگارم، اما چون در کنار دریای بی‌کران جفای به سیّد انام قرار گرفتم دیدم، به دشواری می‌توان نمی از یم مصیبت مظلومیت آن سرور را به رشته‌ی تحریر در آورد.

چون با توجه به اعتقاد اهل سنت به عدالت تمامی صحابه‌ی پیامبر اکرم6 باور این مظلومیت برای آنان مشکل‌تر به نظر می‌رسید، کوشیدیم تا به این مظلومیت از دریچه‌ی آیات قرآنی و منابع معتبر اهل سنت بنگریم.

**سید علی‌رضا حسینی**

**آخر صفر 1423 هجری قمری**

بسم الله الرحمن الرحیم

# مظلوم‌ترین پیامبر

**«مَا أوذیَ نَبیٌّ بِمِثلِ مَا أوذیتُ»[[4]](#footnote-5)**

بشریت در تاریکی و ظلمت دهشت‌انگیزی روزگار می‌گذراند؛ و در انتظار طلوع خورشیدی فروزان بود؛ خورشیدی که همه‌ی ستارگان فروزان انبیاء، پیش قراولان سپیده دم طلوع او بودند، و یکی پس از دیگری قدوم او را مژده می‌دادند.

او می‌آید و انسان را از ظلمات می‌رهاند، جا داشت، به پاس قدومش همه‌ی عالم هستی را چراغانی و آزین‌بندان کنند و همه‌ی انسان‌ها زمین را با مژگان برای قدومش بروبند؛ امّا گویا این آدمی‌زاد که رهبری شیطان را برگزیده بود، با تمام وجود و توان کمر همّت بسته تا با این خورشید تابناک ظلمت شکن بستیزد.

به همین جهت با امواج سهم‌گین ظلم و ستم به پیشواز وی رفته تا به جای گُل، خار نثار قدومش کند. ظالمان ظلمت نشین و دزدان شب‌رو با تمام توان و حیله و نیرنگ خود بر سپیده دم طلوع خورشیدِ آخرین پیامبر و بزرگ‌ترین سفیر الهی هجوم بردند؛ هرچه این خورشید بالا می‌آمد و به رابعة النهار خود نزدیک می‌شد، بر تلاطم امواج ظلم و ستم بر او افزوده می‌گشت.

مراحل و ابعاد ظلم به این بزرگ‌ترین مخلوق عالم و بزرگ‌ترین مظلوم روزگار بسیار است؛ که قلم را یارای ترسیم آن نیست. تنها در این نوشتار به گوشه‌ی ناچیزی از آن دریای بی‌کران اشاره می‌گردد. به امید این‌که خداوند ما را نیز در زمره‌ی سوگواران مظلوم‌ترین و در عین حال مهربان‌ترین پیامبر خود بپذیرد.

مراحل مظلومیت خاتم‌الأنبیاء حضرت محمد بن عبدالله6 را شاید بتوان به طور اجمال و کلی در سه دوره خلاصه کرد، که هم‌پای شتاب ظهور و بروز عظمت و جلالت و درخشش، با شتابی توصیف ناپذیر بر مظلومیتش افزوده می‌شد:

**مرحله‌ی اول: از بعثت تا هجرت**

**مرحله‌ی دوم: از هجرت تا رحلت**

**مرحله‌ی سوم: پس از رحلت**

و این شجره‌ی خبیثه‌ی ظلم بر پیامبر6، از آن‌گاه که ریشه گرفت، هم‌چنان در حال رشد و شاخه و برگ کردن بود و به همین جهت، هر مرحله‌ای از آن نسبت به مرحله‌ی قبل اسف‌بارتر و دردناک‌تر است.

# مرحله‌ی اول؛ از بعثت تا هجرت

حضرت محمد6، از بدو تولد در مکه‌ی معظمه هم‌چون یک شهروند معمولی زندگی می‌کرد، امّا اخلاق و رفتار او با دیگران کاملاً فرق داشت، حسن خلق، عطوفت و مهربانی، صداقت و امانت، متانت و نظافت، عقل و حکمتش آن‌چنان بارز و استثنائی بود که همچون خورشید می‌درخشید، همگان او را به تمامی صفات پسندیده می‌شناختند، آن قدر با مردم رفتاری خوب و عطوفانه داشت که به حسودان فرصت حسادت نمی‌داد، و همه ناگزیر در مقابل عظمتش کرنش می‌کردند.

وی با القابی هم‌چون «محمّد امین» شهرت یافته بود.

او را می‌شناختند که از پلیدی‌ها، آلودگی‌ها، بی‌فرهنگی‌ها، ظلم‌ها و بی‌خردی‌ها رنج می‌برد.

چهل سال در میان قریش و مردم مکه از ناپاکی‌ها رنج برد، و به پاکی و صداقت و جمیع فضائل شهرت یافت.

تا گاهی‌که جبرئیل7پیک الهی بر او نازل شد، او مبعوث به نبوت گردید، و فرمان داده شد تا بخواند[[5]](#footnote-6)، به پا خیزد، بترساند[[6]](#footnote-7)، بشارت دهد[[7]](#footnote-8)، خلاصه بدرخشد و توحید و جمیع کمالاتی که در خود او برگرفته از توحید بود را نشر دهد و با شرک و همه‌ی پلیدی‌هایی که از آن برخاسته بستیزد و مبارزه کند.

با تابش خورشید نبوت، هجوم ظلم و ستم از سوی خفاش صفتان جفا پیشه‌ی ستم‌گر شروع شد. وی آنان را به زندگی و حیات و سعادت فرا می‌خواند، و آن‌ها می‌اندیشیدند، چگونه وی را بیازارند؟ او از چه بیش‌تر متنفر است؟ تا با همان او را آزرده خاطر کنند.

* می‌دانستند: او از همگان خردمندتر، از حماقت و جهل متنفر است، او را مجنون می‌خواندند.
* می‌دانستند: او از حیله و تزویر سخت گریزان و به صداقت و یک رنگی متصف است، او را ساحر و جادوگر می‌خواندند.
* می‌دانستند: او صادق و امین و راستگو است و دروغ و خیانت در قاموس زندگیش راه ندارد، او را دروغ‌گو می‌خواندند.
* می‌دانستند: او به طهارت و نظافت پای‌بند و از پلیدی گریزان است، بر سر او زباله می‌ریختند.

هرکس به وی ایمان می‌آورد و به آئین او می‌گروید، با شکنجه‌های گوناگون او را کیفر می‌کردند تا شاید از یاری وی دست بردارد. گاه این شکنجه‌ها به شهادت آنان منجر می‌گردید، مانند شهادت سمیّه و یاسر پدر و مادر ـ شهید فئه‌ی باغیه در جنگ صفین ـ عمّار4.

مدتی او ویارانش در شعب ابی‌طالب; محاصره و از آب و غذا ممنوع بودند، تا شاید آن بزرگوار از دعوتش دست بردارد.

بالاخره با رحلت ابوطالب عموی بزرگوارش و خدیجه ام المؤمنین3، دو بازوی نیرومند حضرت محمد بن عبدالله6، جرأت مشرکین افزون شد و آن حضرت ناگزیر به هجرت گردید، به مدینه کوچ کرد.

ظلم و ستمی که در این مرحله بر آن حضرت از سوی مشرکان می‌رفت، بعید نبود؛ زیرا، از سوی کسانی بود که آشکارا با وی دشمنی می‌کردند، و در عقیده مخالف وی بودند، از این‌رو چندان نیاز به بیان ندارد، و به همین مختصر اشاره بسنده می‌کنیم.

# مرحله‌ی دوم؛ از هجرت تا رحلت

پیامبر اکرم6وارد مدینه شد، بسیاری از اهل مدینه که قبل از آن به اسلام گرویده بودند، با اشتیاق تمام با تحیّت و درود و خواندن سرود به استقبال آن حضرت آمدند و می‌خواندند:

* ماهی فروزان از ثنیة الوداع بر ما درخشید
* بر ما واجب و لازم گردید، این نعمت بزرگ را تا هرگاه که خدا را خواننده‌ای می‌خواند شکرگزار باشیم
* ای کسی که در میان ما مبعوث شده‌ای، هر امری کنی ما مطیع و فرمان برداریم
* آمدی مدینه را آبرو بخشیدی، درود بر تو ای بهترین دعوت کننده‌ی به سوی حق
* بر ما جامه‌ی عزت پوشاندی پس از آن‌که رخت ذلت را دریدی
* پروردگار ما، بر آن کس که در بهترین سر زمین فرود آمده درود و صلوات فرست[[8]](#footnote-9).

مسلمانان مکه نیز هجرت کرده و به آن‌ها پیوستند و از شکنجه‌ی مشرکین به شهر یثرب «**مدینة النبی**» پناه آوردند؛ یهود و نصارای مدینه نیز در مقابل پیامبر اکرم6سر تسلیم فرود آوردند؛ رسول خدا6حکومت اسلامی تأسیس کرد، گمان می‌رفت که دیگر دوران ظلم و ستم به آن حضرت به پایان رسیده است و تنها مشکل پیامبر6جنگ‌هایی خواهد بود که از سوی دشمنان خارجی اعم از مشرکین و یهود بر مسلمانان تحمیل می‌شود.

# قرآن از مظلومیت حضرت محمد «صلّی‌الله‌علیه‌وآله» سخن می‌گوید

اما قرآن از ابعاد جدید مظلومیت‌های آن بزرگ‌ترین مظلوم عالم پرده بر می‌دارد. با تشکیل حکومت اسلامی، ابعاد زندگی نبی اکرم6را می‌توان به چهار بخش تقسیم کرد.

**بعد سیاسی ـ اجتماعی**

**بعد اقتصادی**

**بعد عبادی**

**بعد شخصی**

خدا در قرآن در هر یک از این ابعاد چهارگانه سوگ‌نامه‌ای از مظلومیّت آخرین پیامبرش6آورده است. هرگاه پیامبر اکرم6از ظلم مردم به ستوه می‌آمد، خداوند متعال با وحی به او تعلیم می‌داد، چگونه خستگی و رنج درونی‌ات را ابراز کن و آن حضرت با تلاوت آیات قرآن آنان را سرزنش و تهدید می‌فرمود.

# الف: بعد سیاسی ـ اجتماعی

با تشکیل حکومت اسلامی به وسیله‌ی پیامبر اکرم6مردم مدینه به اقتدار و رفاه و امنیت رسیده بودند، دفاع از حکومت نوپای اسلامی که طبعاً دفاع از امنیت و رفاه ملی است وظیفه‌ی یک یک شهروندان مدینه بود، اما هرگاه از سوی دشمنان خطری احساس می‌شد و پیامبر6آنان را به جهاد فرا می‌خواند، با ترش‌روئی آن را ناخوش داشتند،

**(کُتِبَ عَلَیْکُمُ القِتَالُ وَهُوَ کُرهٌ لَکُم)[[9]](#footnote-10)**

«بر شما جنگ نوشته شده است و آن برای شما ناخوشایند است»

به همین جهت با عذرهای غیر موجه بهانه جوئی می‌کردند،

**(وَیَقُولُونَ إنَّ بُیُوتَنَا عَوْرَةٌ وَ مَا هِیَ بِعَوْرَةٍ إنْ یُریدُونَ إلا فِرَاراً)[[10]](#footnote-11)**

«و می‌گویند: خانه‌های ما حفاظی ندارد، چنین نیست، آنان مقصودی جز فرار از جنگ ندارند»

و با این بهانه‌های پوشالی از پذیرش دعوت وی سرباز می‌زدند. تا آن‌جا که پیامبر اکرم6به ستوه آمد و به وسیله‌ی آیاتی که بر او نازل شده بود، از آنان گله نمود و تهدیدشان فرمود:

**(مَا لَکُم إذَا قِیلَ لَکُم إنفِرُوا فِی سَبِیلِ اللهِ اثَّاقَلْتُم إلَی الأَرضِ ... إلا تَنفِرُوا یُعَذِّبکُم عَذَاباً ألِیماً وَیَسْتَبدِل قَوماً غَیرَکُم ...)[[11]](#footnote-12)**

چه شده است شما را، هرگاه گفته می‌شود در راه خدا کوچ کنید، بر زمین سنگینی می‌کنید، (و هم‌چون کنه به زمین چسبیده‌اید) ... اگر کوچ نکنید، خدا شما را به عذابی دردناک دچار می‌کند، و قوم و گروه دیگری را جایگزین شما خواهد کرد ...

لحن آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که این تمرّد و سرپیچی از فرمان پیامبر اکرم6سیره‌ی مستمر اکثر مسلمانان بوده که موجب خستگی خاطر آن حضرت گردیده بود.

# ب: بعد اقتصادی

قبل از اسلام مردم جزیرة العرب به واسطه‌ی نا امنی و هرج و مرجی که بود از وضع اقتصادی مطلوبی برخوردار نبودند، به برکت اسلام و حکومت اسلامی برای مسلمانان امنیتی به وجود آمد که در پرتو آن می‌توانستند روابط تجاری خود را گسترش دهند، و وضع اقتصادی آنان رونق یافت، سوره‌ی ایلاف این حقیقت را بیان فرموده است:

**(فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَـذَا الْبَيْتِ \* الَّذِي أَطْعَمَهُم مِّن جُوعٍ وَآمَنَهُم مِّنْ خَوْفٍ)[[12]](#footnote-13)**

«پس باید بپرستند پروردگار این خانه را، آن‌که آنان را از گرسنگی رهانید و از ترس در امان قرار داد.»

با وجود این اگر از آنان مالی مطالبه می‌شد نه تنها بخل می‌ورزیدند، بلکه خشم و کینه‌ی آنان نیز آشکار می‌شد، در این مورد خدا فرموده است:

**(...** وَإِن تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ وَلا يَسْأَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ **\*** إِن يَسْأَلْكُمُوهَا فَيُحْفِكُمْ تَبْخَلُوا وَيُخْرِجْ أَضْغَانَكُمْ **\*** هَا أَنتُمْ هَـؤُلاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّـهِ فَمِنكُم مَّن يَبْخَلُ وَمَن يَبْخَلْ فَإِنَّمَا يَبْخَلُ عَن نَّفْسِهِ وَاللَّـهُ الْغَنِيُّ وَأَنتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِن تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لا يَكُونُوا أَمْثَالَكُم**)[[13]](#footnote-14)**

«و اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید [خدا] پاداش‌های شما را می‌دهد و از شما اموالتان را طلب نمی‌کند، و اگر از شما اموالتان را بخواهد، هر چند اصرار ورزد، بخل می‌ورزید و کینه و خشمتان آشکار می‌شود، بدانید شما همان‌هایی هستید که برای انفاق در راه خدا دعوت می‌شوید، بعضی از شما بخل می‌ورزند، و هر کس بخل ورزد، نسبت به خود بخل کرده است و خدا بی‌نیاز است وشما نیازمندید و اگر سرپیچیکنید، خداوند گروه دیگری را جایگزین شما خواهد کرد، پس آنان هم‌چون شما نخواهند بود [و سخاوتمندانه در راه خدا انفاق می‌کنند].»

از جمله‌ی « يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ» استفاده می‌شود که گویا پیامبر6با آن‌که دریای حلم و صبر و گذشت بود، به‌واسطه‌ی بی‌وفایی و ناسپاسی اصحاب ویارانش آرزو می‌کرد که ای کاش مردمانی دیگر به‌جای آنان بودند، که با وی رفتاری بهتر داشتند و « لا يَكُونُوا أَمْثَالَكُم» و مانند آنان نبودند.

# ج: بعد عبادی

هر مسلمانی را آرمان و آرزویی بالاتر از این نیست: ای کاش بودم و رکعتی نماز به امامت پیامبر اسلام حضرت محمد بن عبد الله6 به‌جا می‌آوردم، این توفیق برای هر فرد با ایمان و متدینی از هر چه تصور شود ارزنده‌تر است. خصوصاً اگر روز جمعه در نماز جمعه شرکت کند و به خطبه‌های روح نواز آن حضرت گوش دل بسپارد، اما قرآن از وضع اسف‌باری خبر می‌دهد، بسیاری از یاران پیامبر اکرم6 داد و ستد و سوداگری را بلکه تماشای رقاصه‌ها و مغنیه‌ها را بر نماز به امامت آن حضرت و گوش فرا دادن به خطبه‌های آن سرور مقدم می‌داشتند، و با بی‌اعتنائی هنگام نماز از اطراف آن حضرت پراکنده می‌شدند، خدا می‌فرماید:

**(**وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا**)[[14]](#footnote-15)**

« هرگاه سوداگری یا کارهای بیهوده‌ای را می‌بینند به سوی آن می‌روند و تو را ایستاده وا می‌گذارند.»

از کلمه‌ی هرگاه «إِذَا» و هم‌چنین از «أَوْ لَهْوًا» استفاده می‌شود که این رفتار، رفتار یک مرتبه و استثنایی مسلمانان و اصحاب نبوده که در هنگام نماز جمعه، پیامبر6 را در مسجد تنها رها می‌کردند، بلکه مکرر اتفاق می‌افتاد که گاه برای تجارت و سوداگری و گاه برای تماشای لهو و سرگرمی از پیرامون آن حضرت متفرق می‌شدند. اگر این رفتار نسبت به امام جمعه عادی یک شهر انجام گیرد، درباره‌ی مردم آن شهر چه قضاوتی می‌شود؟ اگر کسی آنان را بهترین مردم شهرها بنامد، جا ندارد او را با استهزاء و مسخره، به سبک مغزی رمی کنند، آن‌گاه آنان که با پیامبر اکرم6 چنین رفتاری داشتند می‌توان گفت بهترین انسان‌های روی زمینند، چون در زمان آن حضرت بوده و او را درک کرده اند و نسبت به وی در تمام زمینه‌ها جفا کرده اند.

از آیاتی که در مورد ظلم به رسول الله6 در ابعاد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و عبادی ملاحظه شد، دانسته می‌شود که این جفا تنها از جمع اندکی صادر نمی‌شد، و الا تهدید به عذاب و تبدیل آنان به قوم دیگری معنا نداشت، و اگر تنها معدودی به سوی تجارت و لهو می‌رفتند پیامبر6 در مسجد تنها بر سرپا باقی نمی‌ماند.

# د: بعد شخصی

تا زمانی که پیامبر اکرم6 در مکّه‌ی معظمه بود، در اذیّت و آزارهایی که از مشرکین تحمل می‌کرد، هتک به ناموس و حریم آن حضرت نقل نشده است، همسرش خدیجه ام المؤمنین3 در کمال عزّت و امنیّت در مکّه زندگی می‌کرد.

پیامبر اکرم6 به جمیع مکارم اخلاق، حتی قبل از بعثت آراسته بود، از آن جمله غیرت و حمیّت نسبت به همسران و محارمش بود، به این جهت اذیّت و رنج و آزار در مورد همسرانش می‌توانست بیشترین فشار ظلم و ستم را بر آن حضرت تحمیل کند.

قرآن مجید، از جرأت و جسارت اصحاب، بر این ستم عظیم و طاقت فرسا خبر می‌دهد.

جا دارد که یک مسلمان غیور و محب پیامبر اکرم6 سر بر دیوار گذارد و تا روز قیامت بر مظلومیّت محبوبش حضرت محمد6 فریاد زنان شیون سر کند.

قرآن به رخدادهای متعددی در این زمینه اشاره می‌کند:

# 1 - داستان إفک

یکی از همسران پیامبر اکرم6 را گروهی از اصحاب متهم کردند که بین مفسّرین و مورّخین اختلاف است که عایشه یا ماریه‌ی قبطیّة مادر ابراهیم فرزند پیامبر6 بوده است، هر کدام باشد همسر رسول خدا6 وام المؤمنین است که آیات 11 تا 20 سوره‌ی نور در مذمّت آن گروهی که به این جنایت اقدام کرده بودند نازل گردید، نخست خدا خبر می‌دهد، آنان که این جنایت را مرتکب شده‌اند گروهی از شما صحابه هستند و می‌فرماید:

**(**إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنكُمْ )

«آنان که آن تهمت عظیم را مطرح کردند گروهی از شما بودند.»

سپس گنه‌کاری همه‌ی آن‌ها را ثابت می‌کند و می‌فرماید:

**(**لا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُم مَّا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ**)**

«گمان نکنید این ماجرا برای شما بد است [و با این اتهامات می‌توانند دامان پاک کسی را آلوده جلوه دهند] بلکه خیر شما در آن است [این مطلب موجب می‌گردد تا دیگر هشیار باشید و تحت تأثیر این گونه شایعات قرار نگیرید] آن گروه هر کدام سهم خود را از این گناهی که مرتکب شدند دارند، و کسی که بخش بزرگ و عمده‌ی آن را به عهده گرفت، برای او عذابی است بزرگ»

و در آیات بعد عظمت این جنایت را با تعبیراتی مانند:

**(**هَـذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ**)**

«این اتهامی است آشکار» و

**(**فَأُولَـئِكَ عِندَ اللَّـهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ**)**

«ایشان در نزد خدا حتما دروغگویانند.» و

**(**وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِندَ اللَّـهِ عَظِيمٌ**)[[15]](#footnote-16)**

«شما این را سهل و کوچک می‌پندارید و حال آنکه در نزد خدا بسیار بزرگ است.»

بیان می‌کند. برخی از منابع حدیثی و تفسیری اهل سنت، بعضی از صحابه‌ی مشهور را جزء این گروه دانسته‌اند. در پیرامون این جنایت، افسانه‌ای ساخته شده که در آن به پیامبر اکرم6 بسیار هتک گردیده که در مرحله‌ی سوم، پس از رحلت به آن اشاره خواهد شد.

# 2 - داستان هتک به سوده أم‌المؤمنین

آن‌قدر پیامبر اکرم6 را در مورد همسرانش می‌آزردند که خداوند متعال می‌فرماید:

**(**وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّـهِ**)[[16]](#footnote-17)**

«و چون از زنان پیامبر6 متاعی را می‌طلبید، از پشت پرده‌ی حجاب طلب کنید که این برای پاکیزگی دل‌های شما و دل‌های ایشان بهتر است شما حق ندارید که پیامبر6 را بیازارید.»

در ذیل این آیه‌ی شریفه در صحیح بخاری ـ معتبرترین کتب حدیثی در نزد اهل سنت ـ از عایشه آمده است، که گفت:

«پس از نزول آیه‌ی حجاب، سوده (ام المؤمنین) برای قضاء حاجتش خارج شد، او زنی تنومند بود، به این جهت از کسانی که او را می‌شناختند، نمی‌توانست خود را پنهان کند، پس عمر بن خطاب او را دید، فریاد برآورد: ای سوده! بدان به خدا قسم تو نمی‌توانی خود را از ما پنهان کنی، ببین چگونه خارج می‌شوی، عایشه می‌گوید: سوده از مقصودش منصرف شد، به سوی پیامبر6 بازگشت، آن حضرت در خانه‌ی من مشغول شام خوردن بود، در دستشان استخوانی بود که گوشتهای آن را تناول می‌فرمود، سوده ام المؤمنین وارد شد و گفت: یا رسول الله من برای حاجتم خارج شدم، پس عمر به من چنین و چنان گفت : ... پس فرمود: شما اجازه داده شده‌اید که برای قضاء حاجتتان خارج شوید.»[[17]](#footnote-18)

چه قدر بر حضرت رسول خدا6 دشوار است که همسرش ام المؤمنین سوده بیاید و بگوید: فلانی به من چنین و چنان گفته است، با وجود این‌که سخت می‌کوشیده تا خود را از نامحرمان بپوشاند و تنها به‌واسطه‌ی تنومندی، عمر او را شناخته است.

آن قدر پیامبر اکرم6 را می‌آزردند که گویا این حقی برای آن‌ها بود که خداوند متعال می‌فرماید:

**(**وَمَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّـهِ )

«برای شما حق آزردن و اذیّت کردن پیامبر6 نیست.»

این جریان همراه با هتک به خود پیامبر اکرم6 نیز نقل شده است که در مرحله‌ی سوم به آن اشاره خواهد شد.

# 3 - انتظار رحلت پیامبر«صلّی‌الله‌علیه‌وآله» برای ازدواج با همسرانش

بسیار دردناک است تصور این مصیبت و ظلم به پیامبر6؛ اگر قرآن مجید به این جنایت اشاره‌ای نداشت و تنها در کتب تاریخ آمده بود، این مظلومیت را بازگو نمی‌کردیم، اما آن‌قدر بی‌حیائی را از حد گذرانده بودند که خداوند متعال فرمود:

**(**وَمَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّـهِ وَلَا أَن تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَدًا  إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِندَ اللَّـهِ عَظِيمًا**)[[18]](#footnote-19)**

«شما حق ندارید پیامبر6 را اذیّت کنید و حق ندارید با همسرانش پس از او ازدواج کنید، این جنایت [که تصمیم ازدواج با همسران پیامبر گرفته‌اید] در نزد خدا جنایتی بسیار بزرگ است. [حیا کنید همسران پیامبر مادران شمایند]»

**(**النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ**)[[19]](#footnote-20)**

«پیامبر از مؤمنان به خودشان واپیش‌تر است و همسرانش مادرهای آن‌هایند.»

برخی از مفسرین اهل سنت نقل کرده اند که طلحه نسبت به بعضی از همسران پیامبر اکرم6 گفت که بعد از پیامبر با وی ازدواج خواهم کرد.[[20]](#footnote-21) در تفاسیر تعبیراتی از اصحاب پیامبر6 بعد از نزول آیه‌ی حجاب نقل شده است که تأدّباً از نقل آن‌ها خودداری می‌شود.

# 4 - ورود سر زده به خانهء پیامبر «صلّی‌الله‌علیه‌وآله»

آیاتی از سوره‌ی احزاب، رفتار ناشایست اصحاب پیامبر اکرم 6 را با آن حضرت بیان می‌کند که موجب اذیت و آزرده‌خاطر شدن آن بزرگوار بوده است. خداوند متعال می‌فرماید:

**(**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَن يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرَ نَاظِرِينَ إِنَاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانتَشِرُوا وَلا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنكُمْ وَاللَّـهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ**)[[21]](#footnote-22)**

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! وارد خانه‌های پیامبر 6 نشوید، مگر این‌که به شما اجازه داده شود برای پذیرائی غذا و به ظرف غذای پیامبر6 چشم ندوزید و لکن هرگاه دعوت شدید، وارد شوید و چون غذا خوردید متفرق شوید و در خانه‌ی آن حضرت به گفت و شنود با یکدیگر ننشینید، این رفتار شما پیامبر را می‌آزارد، پس او از شما حیا می‌کند و خدا از حق حیا نمی‌کند و چون متاعی از زنان پیامبر مطالبه می‌کنید، از پشت پرده طلب کنید.»

از سیاق آیات فهمیده می‌شود که:

**اولاً**: سر زده وارد خانه پیامبر6 می‌شدند،

**ثانیا**ً: در آن‌جا می‌نشستند و با گفتارهای ناشایست، موجب آزار پیامبر6 می‌گردیدند،

**ثالثا**ً: ناگهان پرده را بالا می‌زدند تا از زنان پیامبر6 چیزی مطالبه کنند.

و همین نشست‌ها و بی‌مبالاتی‌ها گاه موجب اموری می‌گردید که در آیات بعد بدان اشاره شده است. بالاخره اذیت آنان آن قدر بود که پیامبر6 هم‌چون موسی «علی‌نبیناوآله‌وعلیه‌السلام» از آزارشان به ستوه می‌آمد که خدا می‌فرماید:

**(**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى**)[[22]](#footnote-23)**

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید مانند آنان که موسی را اذیت می‌کردند نباشید.»

و آنان که موسی را می‌آزردند آن چنان وی را به ستوه آورده بودند که می‌گفت:

**(**يَا قَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِي وَقَد تَّعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ**)[[23]](#footnote-24)**

«ای مردم چرا مرا می‌آزارید و حال آن‌که به‌طور حتم می‌دانید که من فرستاده‌ی خدا به سوی شمایم.»

در سوره‌ی أحزاب پس از ذکر نمونه‌هائی از اذیت پیامبر اکرم6فرموده است:

**(**إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّـهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا**)[[24]](#footnote-25)**

«آنان که خدا و رسول او را می‌آزارند خدا در دنیا و آخرت آنان را لعن کرده و عذابی خوارکننده برای آنان آماده فرموده است.»

و در آیه‌ی دیگری می‌فرماید:

**(**وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ**)[[25]](#footnote-26)**

«آنان که رسول خدا را می‌آزارند برای آن‌ها عذابی است دردناک.»

# 5 - نسبت هذیان به پیامبر اکرم «صلّی‌الله‌علیه‌وآله»

این اذیّت‌ها و آزارها تا هنگام رحلت پیامبر اکرم 6ادامه داشت. اگر در مکّه‌ی معظّمه مشرکین به پیامبر 6 نسبت جنون می‌دادند، آنان اظهار ایمان نکرده بودند، آنان آیات قرآنی را که سخنان پیامبر 6 را وحی معرفی می‌کند نخوانده بودند، آنان در سخت‌ترین حالات حکیمانه‌ترین کلمات را از پیامبر اکرم6 نشنیده بودند.

اما اکنون در اطراف بستر آن حضرت در ساعات آخر عمرش کسانی جمع‌اند که بیست و سه سال در حالات مختلف شدیدترین مشکلات سخنان معجزه آمیز آن امام رحمت را شنیده بودند، در این موقعیت اگر بگویند :- معاذ الله، نستجیر بالله ،- درد بر ساحت مقدسش چیره شده و عقل را از او ربوده و کلام او اعتبار و ارزش ندارد، بسیار دردناک و از نسبت جنون مشرکان سخت تر است.

و جا دارد که ابن عباس بگوید :

**«الرَّزیَّةُ کُلُّ الرَّزیَّة**»

«مصیبت بزرگ تمام مصیبت اتفاق افتاد.»

جریان نسبت هذیان را همه نقل کرده اند، حتی بخاری در کتاب صحیحش در 5 یا 6 مورد آورده است. از آن جمله: ابن عباس گفت: چون بیماری پیامبر6 شدت یافت، فرمود: چیزی بیاورید تا بر آن نوشته‌ای برای شما بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید. عمر گفت: بر پیامبر6 بیماری چیره گشته، کتاب خدا در نزد ماست ما را بس است، پس اختلاف کردند و جنجال بالا گرفت. پیامبر6 فرمود: از نزد من برخیزید، درگیری در نزد من سزاوار نیست. پس ابن عباس بیرون رفت و می‌گفت: مصیبت تمام مصیبت آن‌گاه رخ داد که بین رسول خدا6 و نوشتنش حائل گردیدند.[[26]](#footnote-27)

در حالی‌که باید مریض ـ خصوصاً در آخرین ساعات عمرش ـ در آرامش کامل باشد، خواسته‌هایش بر آورده شود، خاطرش آزرده نگردد، به پیامبر اکرم6 گفته می‌شود: به گفتارش گوش ندهید درد بر او چیره شده، در عین حال آن‌چنان سر و صدا و جنجال به راه می‌اندازند، که حضرت به شدت ناراحت می‌شود و می‌فرماید: بلند شوید بروید و آن‌ها را از نزد خود طرد می‌کند.

# مرحله‌ی سوم

# پس از رحلت

در این مرحله مظلومیت حضرت رسول اکرم6 به اوج خود رسید، مظلومیت پیامبر اکرم6 را در این مرحله می‌توان به سه بخش تقسیم کرد:

**1 - از ناحیه‌ی ظلم به شخص آن حضرت 6**

**2 - از ناحیه‌ی ظلم به اصحاب آن حضرت 6**

**3 - از ناحیه‌ی ظلم به أهل بیت آن حضرت :**

# الف) ظلم به شخص پیامبر 6

برای توجیه اذیت‌ها و آزارهایی که به حضرت محمد 6 در زمان حیاتشان شده و تنزیه برخی از صحابه، به آن حضرت تهمت‌ها زدند و افسانه‌‌ها ساختند که کتاب‌هائی مملو از آن افسانه‌ها است.

# ظلم اول: تحریف داستان افک و افسانه‌سازی در مورد آن.

برخی از منافقان به یکی از همسران پیامبر اکرم6 تهمت ناروایی زدند، آیاتی در مورد تقبیح این تهمت و نکوهش تهمت زننده نازل گردید، این ماجرا به داستان افک شهرت یافت و در مورد آن افسانه‌ها ساخته شد.

اصل اتهام را به عنوان ظلم به رسول خدا 6 در مرحله‌ی دوم ذکر کردیم، و اکنون افسانه‌سازی در مورد آن را به عنوان ظلم در مرحله‌ی سوم می‌آوریم.

به تصریح قرآن مجید در این ماجرا دو گروه وجود داشته‌اند:

**اول**: آن‌که به این تهمت بزرگ یکی از همسران پیامبر 6 را متهم کرد. که خداوند متعال می‌فرماید:

**(**وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَ‌هُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ)**[[27]](#footnote-28)**

«آن کس که بخش عمده و بزرگ آن را به عهده دارد برای اوست عذاب بزرگی.»

**دوم**: کسانی که این اتهام را پذیرفته و تلقی به قبول کرده اند، که عمده آیات ده‌گانه سوره‌ی احزاب مربوط به این دسته است، نخست می‌فرماید:

**(**لِكُلِّ امْرِ‌ئٍ مِّنْهُم مَّا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ)**[[28]](#footnote-29)**

«برای هر یک از آنان گناه کاری است که مرتکب شده است.»

و سپس آنان را نکوهش و سرزنش می‌کند به عباراتی‌که حاصل آن‌ها این است: چرا هنگامی‌که شنیدند این تهمت را نگفتند:

**(**هَـذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ) [[29]](#footnote-30)

«این دروغ آشکاری است.»

زیرا شما آن تهمت را از زبان‌ها گرفته، و آن‌چه را بدان علم نداشتید بازگو کردید.

(تَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِندَ اللَّـهِ عَظِيمٌ)**[[30]](#footnote-31)**

«گمان کردید، آن سهل و کوچک است و حال آن‌که در نزد خدا بسیار بزرگ می‌باشد.»

چرا هنگامی‌که شنیدید نگفتید: حق بازگو کردن آن را نداریم؟

**(**سُبْحَانَكَ هَـذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ)**[[31]](#footnote-32)**

در افسانه‌ی ساخته شده، پیامبر اکرم 6 جزء دسته دوم قرار داده شده است، در صحیح بخاری داستان افک را چنین نقل می‌کند: (خلاصهء داستان)

عایشه می‌گوید: در یکی از جنگ‌ها که همراه پیامبر اکرم 6 بودم، در بازگشت از کاروان عقب ماندم، سپس به همراهی صفوان مردی پرهیزگار به کاروان ملحق شدم، و این موجب شد تا عبد الله بن ابی سلول ما را به تهمتی بزرگ متهم کرد. وارد مدینه شدیم مردم در پیرامون آن تهمت سخن می‌گفتند، اما من غافل بودم.

چون وارد مدینه شدیم یک ماه در بستر بیماری افتادم.[[32]](#footnote-33)

پیامبر 6 در این یک ماه به من بی‌اعتناء بود، این بی‌اعتنائی مرا رنج می‌داد.

تنها گاه می‌آمد، سلام می‌کرد، و می‌گفت :(کیف تیکم) جریانت چگونه است؟ و برمی‌گشت این سخن پیامبر 6 مرا بیش‌تر نگران می‌کرد. اما نمی‌دانستم چه نسبت زشتی به من داده اند.[[33]](#footnote-34)

شبی در مسیر، مادر مسطح گفت: هلاک باد مسطح، گفتم: چه سخن بدی گفتی، آیا مردی را که در جنگ بدر شرکت داشته دشنام می‌دهی؟

مادر مسطح گفت: آیا ساده و بی‌اهمیت می‌انگاری یا نشنیده ای؟ گفتم: مگر چه گفته‌اند؟

گفت: تهمت ناروای به تو را، او برای من بازگو کرد، با شنیدن این خبر مرضم شدت یافت، به خانه بازگشتم، پیامبر 6 آمد، آن کنایه‌ی همیشگی را تکرار کرد (کیف تیکم) چگونه است جریان تو؟

اجازه گرفتم به خانه پدر و مادرم بروم، اجازه داد، رفتم و به مادرم گفتم: مردم چه می‌گویند؟ مادرم گفت: نگران مباش، زنی را که شوهرش او را دوست دارد، هووهایش به او زیاد تهمت می‌زنند.

شب تا صبح گریه کردم، اشکم خشک نمی‌شد، لحظه‌ای خواب نرفتم.

صبح شد، پیامبر 6، علی بن ابی طالب و اسامة بن زید را طلبید، تا در مورد طلاق من، با آنان مشورت کند، اسامة بن زید، بر اساس شناخت نسبت به خاندان پیامبر 6 به منزه بودنشان و محبت به آن‌ها، گفت: یا رسول الله! خانواده‌ی توست، ما جز خوبی چیزی نمی‌دانیم، اما علی بن ابی طالب7 گفت: خدا بر تو تنگ نگرفته، زن زیاد است، اگر از خادمه بپرسی راستش را می‌گوید، پیغمبر 6 بریره را طلب کرد و فرمود: آیا چیز مشکوکی دیده‌ای؟ بریره گفت: نه.[[34]](#footnote-35)

آن روز تا شب، و شب بعد تا به صبح گریه کردم و نخوابیدم و پدر و مادرم نزد من بودند، دو شب و یک روز متصلاً گریسته و نخوابیدم چنان که نزدیک بود جگرم از گریه منفجر گردد، ما به این حال بودیم که پیامبر 6 وارد شد. سلام کرد و نشست، او از وقتی‌که این سخن درباره‌ی من گفته شده بود، کنار من ننشسته بود، و این مطلب یک ماه به طول انجامیده بود.

چون نشست فرمود: ای عایشه! درباره‌ی تو چنین و چنان به من رسیده است، اگر تو از آن منزهی، خدا بر پاکی تو گواهی خواهد داد، و اگر این گناه را مرتکب شدی، استغفار و توبه کن. چون بنده اگر به گناهش اعتراف کند، سپس توبه نماید، خدا توبه‌اش را می‌پذیرد.

چون پیامبر 6 چنین گفت: اشکم سیل وار جاری شد، به پدرم گفتم: جواب پیامبر 6 را بده، گفت نمی‌دانم چه بگویم، به مادرم گفتم: جواب بده، گفت: نمی‌دانم چه بگویم، من گفتم: دختری کم سن و سالم، چندان قرآن نمی‌دانم، همین قدر می‌دانم که این تهمت را شنیده‌اید، در نفس شما جای گرفته، آن را تصدیق کرده‌اید، اگر بگویم: من مرتکب این گناه نشده ام (سودی ندارد) شما باور نمی‌کنید و مرا تصدیق نخواهید کرد، اما اگر بگویم: من این گناه را مرتکب شده‌ام، و حال آن‌که منزهم، مرا تصدیق می‌کنید. هیچ مثلی را برای شما نمی‌یابم جز کلام پدر یوسف که گفت:

(فَصَبْرٌ‌ جَمِيلٌ وَاللَّـهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ).[[35]](#footnote-36)

آن‌گاه آیات سوره‌ی نور (إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنكُمْ) تا ده آیه نازل شد.[[36]](#footnote-37)

با تأملی در این داستان با سؤال‌های ذیل روبرو می‌شویم: پیامبر اکرم 6 که همه‌ی گفتار و رفتارش الهام گرفته از وحی است، او که آن‌چنان متخلّق به اخلاق نیکو است که خدا می‌فرماید:

**(**وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ)**[[37]](#footnote-38)**

**1**- آیا ممکن است به واسطه‌ی گفتار یک فاسق، یک ماه از همسرش کناره بگیرد؟

**2**- با رفتاری بدبینانه و مشکوک همسر مریضش را بیازارد؟

**3**- به ملاقات او نرود مگر برای سرزنش و توبیخ با جمله‌ی (کیف تیکم )؟

**4**- آن‌چنان تحت تأثیر تهمت قرار گیرد، که به قول عایشه: تهمت را شنیده، در ذهنش مستقر و جایگزین کرده، آن را پذیرفته و تصدیق کرده چنان که دیگر انکار عایشه سودی نداشته باشد؟

**5**- در عکس العمل این باور با علی7 و اسامه در طلاق و جدائی از همسرش مشورت کند؟

**6**- ممکن است رفتار و گفتاری از رسول خدا 6 صادر شود که جزء اصحاب افک به حساب آید؟

**7**- مورد نکوهش خدا قرار گیرد، که چرا با حسن ظن نگفتید: **(**هَـذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ)؟[[38]](#footnote-39)

**8**- مورد عتاب قرار گیرد که چرا به خود اجازه دادید آن‌چه شنیدید به زبان بیاورید و نگفتید **(**هَـذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ)؟[[39]](#footnote-40)

**9**- سرزنش شود، گمان نکنید این گناهی است کوچک: (وَهُوَ عِندَ اللَّـهِ عَظِيمٌ)؟[[40]](#footnote-41)

**10**- آیا ممکن است پیامبر اکرم 6 که حکیم‌ترین و عاقل‌ترین مخلوق است، و پسر عمّ و وصیش امیرالمؤمنین 7 نفهمند که این تهمت دروغ است و آشکار بودن آن را درک نکنند **(**هَـذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ)؟ اما اسامه، ابوبکر، مادر عایشه و حتی خدمت‌گزار خانه، بریره، دروغ بودن تهمت را درک نکنند؟

**11**- آیا داستانی‌که پیامبر اکرم 6 و امیرالمؤمنین علی 7 و همسران پیامبر 6 و امّهات مؤمنین را جزء اصحاب افک معرفی کند، افسانه‌ای ساختگی نیست؟

**12**- آیا جا ندارد که این افسانه را به عنوان یکی از ظلمهائی که پس از رحلت به پیامبر 6 شده است ذکر کرد؟

**13**- آیا نمی‌توان گفت که یکی از اهداف افسانه پردازان، کاستن قبح کار اصحاب افک بوده؟

**14**- آیا تشبیه پیامبر اکرم 6 به برادران یوسف، که یوسف را در چاه افکندند و به دروغ به یعقوب می‌گفتند: او را گرگ خورده، تا یعقوب فرمود: (فَصَبْرٌ‌ جَمِيلٌ وَاللَّـهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ)**[[41]](#footnote-42)** که در این افسانه آمده است، هتک و توهین به پیامبر 6 نیست؟ آیا؟ و آیا؟؟؟ شما خواننده‌ی عزیز به سؤال‌های فوق پاسخ دهید.

# ظلم دوم: نسبت بی‌مبالاتی به پیامبر «صلی‌الله‌علیه‌وآله» در مورد همسرانشان

با وجود این‌که پیامبر اکرم 6 در تمامی جهات سرآمد تمام مخلوق بوده، و خداوند متعال به همین جهت او را به عنوان سید الأنبیاء والمرسلین و خاتم النبیین برگزیده است، در عالم کسی یافت نمی‌شود که بتواند ولو در یک مورد معلم اخلاق آن حضرت باشد، تنها مربی او خدای اوست، عقل و ادراکات احدی نمی‌شود فضیلت اخلاق و حکمتی را درک کند که پیامبر اکرم 6 ـ عقل کل و هادی سبل ـ آن را درک نکرده باشد، حسن حجاب و حیاء و عفاف برای زنان از اموری نیست که اهمیتش مخفی باشد، بلکه همه‌ی عقلاء و ملل مختلف به حسن آن معترف‌اند، هر چند به‌واسطه‌ی هوا و هوس به آن پای‌بند نباشند و بی بند و باری نیز قبیح و زشت است و درک آن نیاز به عقل و درک بالائی ندارد، مراعات این مسأله‌ی اخلاقی در بندگان خدا از امم گذشته رائج بوده، داستان حضرت موسی (علی‌نبیناوآله‌وعلیه‌السلام) و دختران شعیب که در قرآن آمده یکی از شواهد گویای این مطلب است. اما در صحیح بخاری می‌خوانیم که هر چه عمر به پیامبر 6 می‌گفت: زنانت را بپوشان، پیامبر 6 گوش به حرف عمر نمی‌کرد، نصیحت عمر در پیامبر اکرم 6 کارساز نمی‌افتاد.

تا شبی از شب‌ها سوده، همسر پیامبر اکرم 6 از خانه خارج شد او زنی بلند قامت بود، عمر فریاد برآورد آهای ای سوده! ما تو را شناختیم (این رفتار عمر به خاطر) حرص بر نزول آیه‌ی حجاب بود، پس در اثر این کار آیه‌ی حجاب نازل گردید.[[42]](#footnote-43)

و نسائی نقل کرد که عایشه گفت: با پیامبر 6 در کاسه‌ی گودی حلوا می‌خوردیم، که عمر گذشت، پیغمبر 6 او را دعوت کرد، در هنگام خوردن حلوا، انگشتش به انگشتم خورد، پس گفت :- اوه - اگر پیامبر 6 از من اطاعت می‌کرد هیچ چشمی شما را نمی‌دید، آنگاه آیه حجاب نازل شد.[[43]](#footnote-44)

این نسبت بی‌مبالاتی را همراه با افسانه‌هایی زننده به اوج خود رسانیده‌اند،

گاه می‌گویند: پیامبر اکرم 6 همسرش را بر شانه‌اش سوار کرده بود تا به لهو و رقاصی و بازی بنگرد؛

گاه می‌گویند: همسرش صورت به صورت آن حضرت گذاشته در ملأ عام به تماشای رقص و پایکوبی می‌پرداخت؛

گاه می‌گویند: همسر پیامبر 6 بر پشتش قرار گرفته و چانه‌اش را بر شانه‌ی او نهاده بود و از بین شانه و سر حضرت با پیامبر 6 به رقص زن رقاصه‌ای همراه با کودکان و اراذل نگاه می‌کرد.

مثلاً بخاری از عایشه نقل می‌کند: روز عیدی چند نفر سودانی با وسائل لهو (درق وحراب) بازی می‌کردند، من از پیغمبر 6 خواستم یا پیغمبر 6 به من فرمود: آیا دوست داری تماشا کنی؟

گفتم: بلی. مرا پشت سر خود ایستاند، من هم صورتم را به صورتش نهاده بودم و او آنان را تشویق می‌کرد.[[44]](#footnote-45)

و نیز در سنن ترمذی است، از عایشه: پیامبر اکرم 6 نشسته بودند که صدای همهمه و هیاهویی و فریاد کودکان را شنیدند از جا برخاستند، زن حبشی را دیدند که می‌رقصد و کودکان اطرافش را گرفته‌اند، پس فرمود: ای عایشه بیا و تماشا کن، آمدم چانه‌ام را بر شانه‌ی رسول خدا 6 گذاشته و از بین شانه و سر آن حضرت به رقص آن رقاصه نگاه می‌کردم ...[[45]](#footnote-46) افسانه‌های بسیاری به عنوان حدیث آمده که ما تنها به همین چند نمونه بسنده می‌کنیم و می‌پرسیم:

**1**- آیا ممکن است غیرت دیگران نسبت به همسران پیامبر 6 از آن حضرت بیشتر باشد؟

**2**- آیا ممکن است پیامبر اکرم 6 حسن و خوبی حجاب و عفاف زنان خود را درک نکند که دیگران به وی تذکر دهند؟

**3**- متصور است که با تذکرهای پی‌درپی، پیغمبر 6 به قبح کرده‌ی خود در بی‌مبالاتی نسبت به همسرانش، «نستجیر بالله» پی نبرده و ترتیب اثر ندهد تا آیه‌ی حجاب نازل شود؟

**4**- آیا معقول است که رسول خدا 6 مرد نامحرمی را دعوت کند تا در ظرف کوچکی با همسرش غذا بخورند، به طوری‌که دست‌هایشان به یکدیگر تماس پیدا کند؟

**5**- آیا نزول آیات قرآن تابع خواسته و اراده غیر خداست؟ که با ایذاء پیامبر 6 در مورد همسرش سوده آیه‌ی حجاب نازل شود؟

**6**- در تفسیر سوره‌ی احزاب در صحیح بخاری گذشت، که آزردن سوده بعد از نزول حجاب بوده است. پس این حدیث چگونه قابل توجیه است؟

**7**- آیا این توجیه تنها برای فضیلت سازی برای آزار دهنده‌ی سوده نبوده؟

**8**- آیا دعوت پیامبر 6 عایشه را برای دیدن رقص و بازیگری در ملأ عام ممکن است؟

**9**- آیا شرکت پیامبر اکرم 6 با همسرش در جمع اوباش و کودکان برای دیدن رقص یک رقاصه (و به تعبیر دیگر که در ادامه‌ی خود همان افسانه (یا حدیث) آمده، شرکت در جمع شیاطین جن و انس) محال نیست؟

**10**- آیا این هتک قابل به زبان آوردن است که پیامبر اکرم 6 در جمع تماشاگران حاضر شود و حال آن‌که رخ همسرش بر رخ او نهاده شده باشد؟ یا چانه‌اش را بر شانه‌ی آن حضرت گذاشته باشد؟

**11**- آیا کمی سن عایشه می‌تواند توجیه‌گر نسبت این رفتارهای ناروا و قبیح به پیامبر اکرم 6 باشد؟

**12**- آیا نسبت این امور شنیعه به ساحت مقدس خاتم الأنبیاء 6 از مصادیق بارز و روشن ظلم به آن حضرت نیست؟

**13**- آیا چه کس است که نفهمد که این ظلم و افسانه پردازی‌ها برای مشوه کردن چهره‌ی تابناک آن خورشید درخشنده‌ی نبوت است؟ پاسخ به سؤالات فوق را به وجدان خوانندگان وا می‌گذاریم.

**14**- با این اتهامات چه اهدافی را پی می‌گیرند؟ جواب این سؤال را باید از لابه‌لای تاریخ جستجو کرد، این نوشتار گنجایش آن را ندارد.

# ظلم سوم: نسبت گرایش به لهو و رقص و غنا به پیامبر اکرم «صلّی‌الله‌علیه‌وآله»

پیامبر اکرم 6 قبل از بعثت از آلودگی اخلاقی جامعه رنج می‌برد، برای دوری از آن از جامعه کناره می‌گرفت، در غار حرا به راز و نیاز با خدا مشغول می‌شد، تا از لعب و لهو و لغو به دور باشد، چون به نبوت مبعوث گردید، لغو و لعب و لهو را بسیار نکوهش می‌کرد و زشت می‌خواند، خداوند متعال حتی پیروان پیامبر اکرم 6 را روی گردان از لغو معرفی می‌کند، و می‌فرماید :

(وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِ‌ضُونَ)**[[46]](#footnote-47)**

«مؤمنان کسانی هستند که از لغو روی گردانند»

و در آیه‌ی دیگر می‌فرماید:

**(**وَإِذَا مَرُّ‌وا بِاللَّغْوِ مَرُّ‌وا كِرَ‌امًا)**[[47]](#footnote-48)**

«چون بر لغو بگذرند بزرگوارانه (با وقار و بدون توجه) از آن می‌گذرند»

و در جای دیگر می‌فرماید:

**(**وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَ‌ضُوا عَنْهُ)**[[48]](#footnote-49)**

«چون لغو را بشنوند از آن روی می‌گردانند»

با چه جرأتی می‌توان به روح ملکوتی پیامبر اکرم 6 که به واسطه انس با حضرت حق از آن‌چه غیر اوست گسسته بود، نسبت گرایش به لهو و رقص و غنا داد،

با وجود این‌که اقتضاء ایمان به آن سید انبیاء 6 روی گردانی از لهو و لغو است، اما متأسفانه، در صحیح بخاری از عایشه آمده است ،که رسول خدا 6 بر من وارد شدند، و حال آن‌که دو دختر به آواز «بعاث»[[49]](#footnote-50)غنا می‌خواندند، پس در بسترش خوابید و صورتش را برگردانید، ابوبکر وارد شد، مرا توبیخ کرد و گفت: آواز به سرودهای شیطانی نزد پیامبر 6؟!

پس پیامبر 6 رو به او فرمود و گفت: واگذار آنان را تا بخوانند، چون پیامبر 6 غافل شد، به آن دو دختر خواننده، چشمک زدم تا بیرون روند.[[50]](#footnote-51)

و در حدیث دیگری‌است که چون ابوبکر گفت: آیا سرودهای شیطانی در خانه‌ی رسول خدا 6؟! پیغمبر 6 فرمود: ای ابوبکر برای هر قومی عیدی است و این عید ماست.[[51]](#footnote-52)

و در سنن ترمذی آمده که پس از بازگشت یکی از جنگ‌ها، دختر سیاه چهره‌ای خدمت پیامبر اکرم 6 آمد و گفت: یا رسول الله نذر کردم که اگر شما از جنگ سالم برگردید، پیش روی شما تنبک زنان آواز و غنا بخوانم، حضرت فرمود: اگر نذر کردی بزن و الا نه،

دخترک شروع به نواختن بر تنبک کرد، ابوبکر آمد هم‌چنان می‌نواخت، علی آمد به کار خود ادامه می‌داد، عثمان آمد هم‌چنان می‌کوبید، چون عمر وارد شد، دایره و طبل را به زیرش افکند و بر روی آن نشست، پیغمبر 6 فرمود: ای عمر! شیطان از تو می‌ترسد ...[[52]](#footnote-53)

و نیز در سنن ترمذی از عایشه آمده است که گفت رسول خدا 6 نشسته بودند که هیاهو و صدای کودکان را شنیدیم، آن حضرت به پاخاست، دید زن حبشیه‌ای است می‌رقصد و اطفال دور او را گرفته اند، فرمود ای عایشه بیا تماشا کن ... من نگاه می‌کردم، به من می‌فرمود: سیر شدی؟ سیر شدی؟ می‌گفتم: نه، ناگاه عمر پیدا شد، مردم پراکنده شدند، پیغمبر 6 فرمود: می‌بینم که شیاطین انس و جن از عمر فرار می‌کنند، من نیز برگشتم.[[53]](#footnote-54)

افسانه‌های فراوانی به عنوان حدیث در صحاح اهل سنت آمده که بر اتهام گرایش پیامبر 6 بر این امور دلالت دارد، که اگر بخواهیم همه‌ی آن‌چه که بدان دست یافته‌ایم ذکر کنیم، سخن به درازا می‌انجامد، از این‌رو به همین چند نمونه بسنده می‌کنیم، و می‌پرسیم:

**1**- این نسبت‌ها به ساحت مقدس حضرت ختمی مرتبت قلب هر مؤمن راستین را به درد نمی‌آورد؟

**2**- آیا پیغمبر 6 ، آواز و تغنی دختران نامحرم را گوش می‌داد؟

**3**- آیا عایشه خانه وحی را محل خواندن سرودهای جاهلیت قرار می‌داد (غناء بعاث)؟

**4**- آیا پیامبر اکرم 6 (غناء بعاث) که تحریک کننده‌ی تعصب‌های جاهلیت بوده، و در آن هجو قبیله یا سران قبیله‌ی مخالف بوده و ... گوش می‌داد؟

**5**- آیا ابوبکر می‌فهمید این سرودها شیطانی است اما پیامبر 6 نمی‌فهمید؟

**6**- آیا پیامبر 6 با وجود این‌که می‌دانستند این آوازها شیطانی است، باز هم به آن علاقه نشان می‌دادند؟

**7**- چگونه عایشه از نهی از منکر ابوبکر متأثر شد و با اشاره به آن دختران گفت بروید، اما رسول خدا 6 متنبه نگردید؟

**8**- آیا عیدهای اسلامی متناسب با عبادت و نماز و شکر الهی است؟ و یا متناسب با رقص و خوانندگی و پایکوبی است؟

**9**- در حدیث ترمذی، آیا عمل آن دختر سیاه، آواز خواندن و دائره زدن، چون عمل به نذر بود عبادت بود؟ پس چرا چون او از عمر ترسید، پیغمبر 6 فرمود: شیطان از عمر می‌ترسد؟

**10**- و اگر عملی شیطانی و گناه بود چرا پیامبر 6 اجازه دادند تا او آن عمل شیطانی را مرتکب شود؟

**11**- در حدیث دیگر ترمذی چگونه پیامبر 6 به رقص یک زن اجنبیه و نامحرم نگاه می‌کردند؟

**12**- آیا ممکن است پیامبر 6 همسرش را به تماشای رقص دعوت کند؟

**13**- چگونه شیاطین انس و جن از عمر فرار می‌کنند؟ اما از پیامبر اکرم 6 فرار نمی‌کنند؟

**14**- چگونه پیامبر اکرم 6 و همسرش عایشه در کنار شیاطین به رقص و پایکوبی زن حبشیه به تماشا می‌پرداختند؟

**15**- این افسانه و ده‌ها افسانه دیگر در صحاح اهل سنت هتک و ظلم به رسول خدا 6 نیست؟

**16**- آنان که این افسانه‌ها را ساخته‌اند، چه اهدافی را پی‌گیری می‌کردند؟ با تأمل و تدبر به سؤال‌های فوق پاسخ دهید.

**17**- آیا این احادیث می‌تواند فضیلتی را برای خلیفه اول و دوم اثبات نماید، تا آن‌ها را به عنوان فضائل خلفاء آورند؟ چنان که این احادیث را به عنوان فضائل و مناقب خلفاء آورده اند.

# ظلم چهارم: نسبت لعن و سب بی‌جا به پیامبر «صلّی‌الله‌علیه‌وآله»

صبر و حلم و گذشت و بردباری پیامبر 6 آن قدر بزرگ و عظیم بود که نمی‌توان با مثل‌هایی همچون کوه‌ها و دریاها آن را بیان نمود، خدا او را چنین ستوده :( وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ)[[54]](#footnote-55) آن قدر صبور و برد بار در مقابل اذیت و آزار مردم بود، که گاه تصور می‌کردند او نمی‌فهمد: (وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ)[[55]](#footnote-56) «و از آن‌ها کسانی هستند که پیامبر را می‌آزارند (و چون عکس العمل از وی نمی‌بینند تصور می‌کنند که استهزاء و ایذاءهای آن‌ها را نمی‌فهمد) و می‌گویند: او گوش است.»

و یا آن قدر باگذشت و مهربان است که از نشان دادن عکس العمل در مقابل اذیت‌ها حیا می‌کند (إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنكُمْ)[[56]](#footnote-57) «این رفتارهای شما پیامبر 6 را می‌آزارد و او از شما حیا می‌کند» پیامبر اکرم 6 مظهر رحمت و لطف الهی است .( فَبِمَا رَ‌حْمَةٍ مِّنَ اللَّـهِ لِنتَ لَهُمْ)[[57]](#footnote-58) «و به رحمت از خداوند برای آن‌ها نرم خوی و مهربان گردیدی» و خدا پیامبر را (بِالْمُؤْمِنِينَ رَ‌ءُوفٌ رَّ‌حِيمٌ)[[58]](#footnote-59) توصیف می‌کند، نه تنها پیامبر6 نسبت به مؤمنین رئوف و رحیم بود، بلکه وی نسبت به کفار نیز شفقت و مهربانی داشت، چون او را می‌آزردند سنگ بر پا و دندان او می‌زدند، به‌جای این‌که آنان را نفرین کند می‌گفت: «**اللّهم إرحم قومی فإنهم لا یعلمون»** بارالها بر قوم من رحم کن، چون آنان نادانند، پیامبر رحمة للعالمین را، آن مظهر اتم رئوفیت خدا را، که ده‌ها آیه‌ی دیگر او را به صبر و استقامت و گذشت و رأفت و مهربانی ستوده است، برخی از افسانه پردازان (فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ) معرفی کرده‌اند، آن صفتی که خدا پیامبرش را از آن به گفته‌اش (وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ)[[59]](#footnote-60) «و اگر خشن و سنگدل بودی از اطرافت پراکنده می‌شدند» تنزیه فرموده است، او را انسانی بدخو که بواسطه‌ی خشم و عصبانیت و گاه بواسطه‌ی سرگرمی زبان به فحش و ناسزا می‌گشوده معرفی کرده‌اند، بدون توجه به این‌که آن‌چه پیامبر اکرم 6می‌فرماید: وحی است (وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَی)[[60]](#footnote-61)

در صحیح مسلم احادیث متعددی از ابو هریره و عایشه آورده است که پیغمبر 6 فرمود: خدایا من بشرم، غضب می‌کنم، همانطور که بشر غضب می‌کند، پس هر مؤمنی را که آزردم، دشنام دادم، ناسزا گفتم، لعن کردم، تازیانه زدم، آن را برای ویکفاره گناهان، رحمت، وسیله قرب، اجر و درجه در روز قیامت قرار بده.[[61]](#footnote-62)

و از انس بن مالک نقل کرده، که ام سلیم دختر یتیمی را سرپرستی می‌کرد، روزی پیامبر 6 آن دخترک یتیم را دید، فرمود: آهای دختر، بزرگ شدی، سنت بیشتر نشود، دختر گریه کنان به نزد ام سلیم رفت، ام سلیم پرسید چه شده؟ دختر گفت: پیامبر مرا نفرین کرد که دیگر نمانم و سنم افزون نگردد، ام سلیم چادر سر کرد، با عجله خدمت پیامبر 6 رفت و گفت: یا نبی الله یتیمم را نفرین کردی؟ پیغمبر 6 خندید و سپس فرمود: ای ام سلیم، مگر نمی‌دانی؟ من با خدا شرط کرده ام که من بشرم، همان‌طور که بقیه‌ی بشر راضی می‌شوند راضی می‌شوم و همان‌طور که بقیه غضب می‌کنند خشمگین می‌گردم، پس هر کس از امتم را دعا کردم به دعائی که سزاوار آن نیست، آن را برای او پاکیزگی و نظافت و قربت قرار بده که به آن در روز قیامت به تو تقرب جوید.[[62]](#footnote-63)

در این باب نیز تنها به همین چند حدیث بسنده کرده و می‌پرسیم:

**1**- آیا این احادیث پیامبر اکرم 6 را شخص تندخو و محکوم غرائز حیوانی معرفی نمی‌کند؟

**2**- آیا بشر بودن، مجوز فحش دادن، ناسزا گفتن، لعن کردن به ناحق است؟

**3**- اگر غضب عذر است پس چرا از پیغمبر 6 آمده است «سباب المسلم فسوق»[[63]](#footnote-64) دشنام به مسلمان فسق است؟

**4**- آیا اقتضاء رضا و غضب در بشر ظلم و بی‌عدالتی است؟

**5**- آیا کسی که محکوم غضب و رضای کورکورانه است که به ناحق دعا می‌کند، فحش می‌دهد، می‌تواند أسوه و الگو باشد؟

**6**- در افسانه‌ی ام سلیم چرا پیغمبر 6 یتیمی را افسرده و گریانید؟

**7**- ممکن است یک فرد متدین و عاقل معمولی یتیمی را بیازارد و سپس بخندد؟

**8**- اتهاماتی که در این احادیث است به کسی که غضب و رضایش تابع غضب و رضای خدا است ظلمی عظیم نیست؟

**9**- مگر به مقتضای احادیث صحیح و فراوان آنان که پیامبر 6 را به غضب آورند خدا را به غضب نمی‌آورند؟

**10**- ممکن است کسی خدا را به غضب آورد و به‌واسطه‌ی این عمل شنیع مستحق پاداش و اجر اخروی شود؟ بر درجاتش افزوده شود؟

**11**- آیا آنان که پیغمبر 6 را با آن همه صبر و حلمش به غضب وا می‌داشتند او را اذیت نکرده بودند؟

**12**- آن کس که پیامبر 6 را آن قدر اذیت کند تا از او خشمگین شود، چرا مشمول این آیه‌ی شریفه و مصداق آن نباشد؟ که فرموده است: (وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ‌ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا)[[64]](#footnote-65) «آنان که خدا و رسول خدا را می‌آزارند، در دنیا و آخرت خدا آنان را لعن می‌کند و عذابی خوار کننده برای آنان آماده فرموده است.»

**13**- آیا ممکن است آن کس که (مَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى) بنا حق کسی را نفرین کند و یا لعن و سب نماید؟

**14**- چرا کلام پیامبر اکرم 6 در مورد افراد، همچون سخنانش در موارد دیگر حجت نباشد؟

**15**- چگونه جرح علماء تراجم و رجال برای مجروحین فضیلت نباشد؟ اما جرح و لعن پیامبر اکرم 6 برای ملعونان به زبان مبارک آن حضرت فضیلت باشد؟

**16**- آیا نمی‌توان گفت ظالمین به آن حضرت، آنان که پیامبر را آزرده‌اند، با جعل این احادیث بر ظلم خود افزوده، تا فرمایشات آن حضرت را درباره‌ی بزرگان خود و یا خود بی‌اثر کنند؟

همان‌طور که ناگفته برای هر مسلمانی روشن و مسلم است، پیامبر اکرم 6 در تمام صفات کمال در قله‌ی رفیع آن قرار دارد، تا بتواند برای همه‌ی بشریت الگو و نمونه باشد، متأسفانه در تمام این زمینه‌ها وی مورد ظلم قرار گرفته است، و احادیثی یا به تعبیر دیگر، افسانه‌هایی ساخته اند تا از عظمت و قدر و مقام شامخ وی بکاهند، و او را هم‌سنگ برخی از اصحابش بلکه پست تر از آن‌ها جلوه دهند، غیر از نمونه‌هائی که ذکر شد در زمینه‌های دیگری همچون پست جلوه دادن عبادات، نظافت، صداقت، امانت، ... و تقوای او نیز افسانه‌هایی ساخته اند که در مجموعه‌های حدیثی اهل سنت جمع آوری شده که ما به‌واسطه‌ی اختصار در مورد ظلم به شخص آن حضرت به آن‌چه ذکر شد اکتفاء می‌نمائیم.

# ب) ظلم به پیامبر «صلّی‌الله‌علیه‌وآله» از ناحیه‌ی ظلم به اصحابش

اصحاب وفادار پیامبر اکرم 6 تنها در دوران قبل از هجرت پیامبر اکرم 6 به جرم وفاداری به آن حضرت شکنجه نمی‌شدند، بلکه پس از رحلت آن حضرت نیز شکنجه و آزار بیشتری را متحمل گردیدند، اگر در مکه‌ی معظمه دو نفر ـ یاسر و سمیه ـ به شهادت رسیدند، پس از پیامبر اکرم 6 گروهی از صحابه و تابعین به واسطه‌ی پایداری در دفاع از اسلام در زیر شکنجه به شهادت رسیده‌اند. قابل توجه است که بسیاری از کسانی که مورد شکنجه قرار گرفته و یا شهید شده‌اند، مورد ستایش و توصیه‌ی پیامبر 6 نیز قرار گرفته بودند. به عنوان نمونه به چند نفر از آن‌ها اشاره می‌شود:

# صحابی اول: ابوذر غفاری

کسی که ذهبی می‌گوید: وی در زهد، راست‌گوئی، علم و عمل سرآمد بود، او بر سخن حق اصرار می‌وزید، در راه خدا از سرزنش کنندگان باکی نداشت.[[65]](#footnote-66) در زمان جاهلیّت نیز خدا پرست بود، او هیچ‌گاه بت نپرستید.[[66]](#footnote-67)

ابن اثیر می‌گوید: از بزرگان و فضلاء اصحاب پیامبر 6 و پنجمین کسی بود که اسلام آورد.[[67]](#footnote-68) ابن حجر عسقلانی می‌گوید: او به زهد و راست‌گویی مشهور است. [[68]](#footnote-69)

ابوذر مورد توجه خاص پیامبر 6 بود، ذهبی آورده است: پیامبر اکرم 6 در مجالسشان با گفتگوی با ابوذر شروع به سخن می‌کردند و اگر او در مجلس نبود سراغش را می‌گرفتند[[69]](#footnote-70).

در توثیق و صداقت ابوذر همین بس که پیامبر اکرم 6 بر راست‌گوئی وی گواه است. [[70]](#footnote-71)

گاه پیامبر اکرم 6 پس از ابراز وفاداری ابوذر به آن حضرت بر راست‌گوئی وی شهادت می‌دهد. چنان که ذهبی می‌گوید: نبی اکرم 6 فرمود: کدام یک از شما در روز قیامت که با من ملاقات می‌کنید، بر همان حالی است که من در این دنیا از او جدا شده‌ام؟ ابوذر گفت: من. پیغمبر 6 فرمود: آسمان بر کسی سایه نیفکنده و زمین بار کسی را تحمل ننموده است که در گفتار راست‌گوتر از ابوذر باشد، هر کسی دوست دارد به زهد عیسی «علی‌نبیناوآله‌وعلیه‌السلام» بنگرد، به ابوذر نظر کند.[[71]](#footnote-72) پیامبر اکرم 6 در صفات مختلفی وی را به عیسی بن مریم «علی‌نبیناوآله‌وعلیهماالسلام» تشبیه نموده است.

از ابو هریره نقل شده که پیامبر اکرم 6 فرمود: هر کس دوست دارد به تواضع عیسی بن مریم نظر کند به ابوذر نگاه کند.[[72]](#footnote-73) ابن اثیر آورده: نبی اکرم 6 فرمود: ابوذر در امت من بر زهد عیسی بن مریم «علی‌نبیناوآله‌وعلیهماالسلام» است.[[73]](#footnote-74) و نیز از آن حضرت نقل شده که فرمود: به محبت و دوستی چهار نفر از اصحابم امر شده‌ام و خدا به من خبر داده است که آن‌ها را دوست دارد. و آنان علی 7 و ابوذر و سلمان و مقدادند.[[74]](#footnote-75) کسی که این چنین مورد علاقه و توجه پیامبر اکرم 6 قرار داشته باشد، طبعاً از آن حضرت بهره‌های زیادی برده است و همان‌طور که از ذهبی نقل شد، سرآمد مردم از جهت علم و عمل خواهد بود، و چنان که از امیرالمؤمنین علی 7 نقل شده که فرمود:

**ابوذر علمی را از پیامبر اکرم 6 دریافت کرده که مردم از تحمل آن ناتوانند.[[75]](#footnote-76)**

و بهترین و مناسب‌ترین افراد برای ابلاغ سنت پیامبر اکرم 6 افرادی هم‌چون ابوذرند، احمد بن حنبل نقل کرده که ابوذر گفت: رسول خدا 6 پنج مرتبه از من بیعت گرفتند و هفت مرتبه پیمان و میثاق بستند و نه مرتبه خدا را بر من شاهد گرفتند که از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای در راه خدا نهراسم.[[76]](#footnote-77)

# ابوذر پس از رحلت پیامبر اکرم «صلی‌الله‌علیه‌وآله»

لازمه‌ی آن‌چه از توصیف و تجلیل از ابوذر در احادیث پیامبر اکرم 6 گذشت، این است که پس از آن حضرت، وی مرجع و مورد توجه جامعه قرار گیرد. اما پس از پیغمبر 6، زبان ابوذر را بستند. و وی را از بیان سخنان راست و هدایت‌گرش منع کردند، ذهبی در سیر اعلام النبلاء نقل می‌کند: یکی از محدّثین می‌گوید: خدمت ابوذر رسیدم در حالی‌که وی در نزد جمره‌ی وسطی نشسته بود، گروهی اطراف او را گرفته بودند و از او مسأله می‌پرسیدند، مردی آمد و بالای سرش ایستاد و گفت: مگر امیرالمؤمنین (عمر یا عثمان) تو را از جواب مسأله گفتن منع نکرده است، ابوذر سرش را بالا کرد و گفت: تو بر من به عنوان جاسوس گماشته شده ای؟ اگر می‌خواهی با شمشیرت گردن مرا بزن.

من می‌خواهم کلامی‌که از پیامبر اکرم 6 شنیده‌ام انفاذ و اداء کنم، قبل از آن‌که شما مرا مجازات کنید.[[77]](#footnote-78) روایت شده، پیامبر اکرم 6 این سرنوشت را برای این یار با وفا و فداکار خود پیش‌بینی فرموده، و ابوذر نیز از آن حضرت کسب تکلیف کرده بود، وی از پیغمبر 6 پرسیده بود: آیا با آنان که بین من و امر شما حائل و مانع می‌شوند بجنگم؟ پیغمبر فرموده بود: نه.[[78]](#footnote-79)

ابوذر به جرم وفاداریش نسبت به پیامبر اکرم 6 اذیّت‌ها و آزارهای فراوانی را متحمل شد، تا عاقبت همان‌طور که پیغمبر اکرم 6 فرموده بودند، تبعید گردید.

اکثر علماء رجال و تراجم اهل سنت این حدیث را از رسول خدا 6 نقل کرده‌اند که فرمود: خدای رحمت کند ابوذر را زندگی می‌کند به تنهائی، می‌میرد تنها و غریبانه، روز قیامت محشور می‌شود تنها، پس داستان مرگ ابوذر را بیان فرمود.[[79]](#footnote-80)

این مصیبت تلخ که پیامبر 6 از آن خبر داده بود را ذهبی در سیر اعلام النبلاء از ابن مسعود چنین نقل کرده است: هنگامی‌که عثمان ابوذر را به ربذه تبعید نمود و ابوذر در آن‌جا در سختی و تنگنا قرار گرفت و با او کسی جز زن و غلامش نبود، به آن‌ها وصیت کرد که چون مُردم مرا غسل دهید، کفن کنید و جنازه‌ام را بر سر راه بگذارید. و به اول کاروانی‌که می‌گذرد، بگوئید: این ابوذر است، ما را کمک کنید.

جنازه را سر راه گذاشتند، ابن مسعود با کاروانی که سرپرستی آن را داشت آمد، نزدیک بود شتر جنازه را لگد کند، پس غلام به پا خواست و گفت: این ابوذر صحابی پیامبر 6 است، ابن مسعود شروع به گریه کرد و گفت: صدق رسول الله 6 که فرمود: راه می‌روی تنها، می‌میری تنها، مبعوث می‌شوی تنها.[[80]](#footnote-81) باید از تاریخ پرسید:

1 - جرم ابوذر چه بود؟

2 - او هوای حکومت داشت؟ مگر پیامبر اکرم 6 زهد او را به عیسی بن مریم تشبیه نفرموده بود؟

3 - او دروغ می‌گفت؟ مگر پیامبر اکرم به راست‌گوئی وی شهادت نداده بودند؟

4 - ابوذر مگر از اصحاب مورد علاقه‌ی پیامبر اکرم 6 نبود؟

5 - مگر سخن او غیر از ابلاغ امر پیامبر 6 بود؟

6 - مگر او کسی نبود که پیامبر اکرم 6 او را چنین ستوده بود: «لا یَخافُ فِی اللهِ لَومَةُ لائِمٍ» در راه خدا از سرزنش هیچ کس نمی‌هراسد؟

7 - مگر ابوذر برای وفای به وعده‌ای که به پیغمبر داده بود ـ که از سرزنش سرزنش کننده‌ای در راه خدا نترسد ـ سخن نمی‌گفت؟

8 - چرا خلیفه‌ی وقت سخن گفتن او را منع کرده بود؟

9 - چرا بر ابوذر صحابی راستگوی پیغمبر 6 جاسوس گماشته بودند که حرف نزند؟

10 - آیا خبر دادن پیامبر اکرم 6 و مرگ او در غربتش بیان ظلمی که به وی خواهد شد نبود؟

11 - چرا ابوذر را تبعید کردند؟

12 - ابن مسعود چون مرگ دل‌خراش ابوذر را در غربت دید، چرا گریست و گفت: صدق رسول الله 6؟

13 – ظلمی که به ابوذر می‌شد چون به واسطه‌ی نقل فرمایشات پیامبر اکرم 6 و وفاداری او نسبت به آن حضرت بود، آیا قبل از آن‌که ظلم به ابوذر باشد، ظلم به پیامبر 6 نبود؟

یا رسول الله! اگر مشرکان برای این‌که سخنانت را نشنوند، فرار می‌کردند و یا گوش خود را می‌گرفتند، پس از تو برای این‌که سخنانت را نشنوند، فرد مورد علاقه‌ی تو را، آن‌که مأمور بودی او را دوست بداری، کسی که خدا به تو خبر داده بود وی را دوست دارد، بر آن عاشق دلباخته‌ی باوفایت ابوذر مأمور گماشتند، وی را تبعید کردند، تا عاقبت در غربت با وضعیتی دل‌خراش و اسف‌بار رحلت نمود و مصداق مرثیه‌ای که برای او گفته بودی تحقق یافت.

# حجر بن عدی

او کسی است که بواسطه‌ی خوبی اش به حجر الخیر معروف شد. ذهبی می‌گوید: ابو عبد الرحمن الشهید، او از اصحاب پیامبر 6 بود و در جهاد با پیامبر 6 شرکت کرده است، وی با شرافت بود، فرماندهی لائق، کسی بود که در امر به معروف پای برجا بود، در نهی از منکر پیش قدم بود، از شیعیان علی 7 بود، در جنگ صفین به عنوان فرماندهی شرکت داشت، وی شخصی خیر اندیش و متعبد بود.[[81]](#footnote-82)

حجر بن عدی و پدرش عدی بن حاتم و جمعی از علاقه‌مندان به پیامبر اکرم 6 و اهل بیتش به واسطه‌ی وفاداریشان شکنجه دیده و سپس بسیاری از آن‌ها شربت شهادت نوشیده‌اند که پیامبر اکرم 6 مصائب آن‌ها را پیش‌بینی فرموده است یکی از دوستان حجر را نزد ابن زیاد آوردند ابن زیاد به وی گفت: ای دشمن خدا! درباره‌ی ابوتراب چه می‌گوئی؟ گفت: ابوتراب را نمی‌شناسم، ابن زیاد گفت: خوب می‌شناسی، گفت: نمی‌شناسم، ابن زیاد گفت: علی بن ابی طالب را نمی‌شناسی؟ گفت: چرا، ابن زیاد گفت: همان ابوتراب است، مرد گفت: او ابو الحسن و الحسین 8است ... ابن زیاد گفت: درباره‌ی او چه می‌گوئی: گفت: بهترین سخنی که درباره‌ی بنده‌ای از بندگان مؤمن خدا می‌گویم، ابن زیاد دستور داد تا با چوب بر گردنش بکوبند تا به زمین بچسبد، پس از آن پرسید درباره‌ی علی 7 چه می‌گوئی؟

گفت: هر چه کنی جز آن‌چه از من شنیدی نخواهی شنید. ابن زیاد گفت: یا علی 7 را لعن کن و یا گردنت را می‌زنم، او گفت: بزن، و با این کار من سعادت‌مند و تو بدبخت خواهی شد. سپس دستور داد تا او را به غل و زنجیر کشیده به زندان افکندند[[82]](#footnote-83) به هر حال، حجر بن عدی و گروهی را به جرم وفاداری و محبت پیامبر 6 و اهل بیت آن حضرت گرفتند و به نزد معاویه فرستادند و معاویه دستور داد آن‌ها را به عذری برده و بکشند. چون به روستای عذری رسیدند، حجر سؤال کرد: این روستا چیست؟

گفتند: عذری. گفت: حمد و سپاس، خدای را که من اول مسلمانی هستم که با غل و زنجیر به روستائی می‌آورند که سگ‌های آن در راه خدا عوعو کرده‌اند. پس هر یک از آن مردان خدا را به یکی از اهل شام سپردند، تا آنان را به شهادت رسانند.

حجر را به حمیر سپردند، او را برای کشتن آماده کرد، حجر فرمود: مرا رخصت دهید تا دو رکعت نماز بخوانم، پس وضو ساخت و دو رکعت نماز خواند، نمازش به طول انجامید، به او گفته شد، آیا از ترس مرگ نمازت را طولانی کردی؟ چون از نماز فارغ شد، فرمود: هیچ گاه وضو نگرفتم مگر اینکه نماز خواندم و هیچ گاه نمازی به مختصری این نماز نخوانده‌ام، اگر می‌خواستم بترسم آن‌گاه می‌ترسیدم که شمشیر برهنه، کفن‌های آماده و قبر کنده شده را دیدم ... چون خواستند حجر را سر ببرند، گفت: خداوندا! ما شکایت می‌آوریم از امّتمان، اهل عراق بر ما شهادت دادند و اهل شام ما را کشتند.[[83]](#footnote-84)

ابن کثیر می‌گوید: معاویه بر عایشه وارد شد، عایشه گفت: چرا أهل عذراء، حجر و اصحابش را کشتی؟ معاویه گفت: کشتن آن‌ها را به صلاح امت و بودن آن‌ها را فساد برای امت می‌دیدم، عایشه گفت: از رسول خدا 6 شنیدم که می‌فرمود: زود است که کسانی در عذراء کشته شوند که خداوند و اهل آسمان (به‌واسطه‌ی آن جنایت) غضب کنند.[[84]](#footnote-85) آیا می‌دانید؟

1 - حجر بن عدی ـ حجر الخیر ـ به چه جرمی به غل و زنجیر کشیده شد؟

2 - او ویارانش را چرا به مسلخ و قربان‌گاه بردند؟

3 - غیر از وفاداری به پیامبر 6 و اهل بیتش : جرم دیگری داشت؟

4 - او مگر به قول ذهبی، «أمّاراً بِالمَعروف» (کوشا در امر به معروف) نبود؟

5 - او مگر به قول ذهبی، «مُقَدِّماً عَلی الإنکارِ» پیشتاز در نهی از منکر نبود؟

6 - آیا امر به معروف و نهی از منکر جرم بود؟

7 - حجر که به قول ذهبی ـ ذا صلاح وتعبد ـ بود چگونه کشته شدنش به صلاح امت بود؟

8 - حجر که چون منبع هر خیر و برکتی بود، که حجر الخیر لقب گرفت، چگونه بودنش موجب فساد برای امت بود؟

9 - آیا محبت خاندان رسول خدا 6 و ترک ناسزا گفتن به برادر، وصی، داماد و خلیفه‌ی خاتم الأنبیاء جرمی است که مجازاتش اعدام است؟

10 - آیا می‌توان گفت آن‌چه خدا و اهل آسمان را به خشم و غضب وا می‌دارد، نتیجه‌ی اجتهاد معاویه صحابی پیغمبر 6 است، پس جنایت نیست؟

11 - چه کسی است که نفهمد دشمنی با اهل بیت پیغمبر 6، با آنان که شأن نزول آیه‌ی تطهیرند، با آنان که شأن نزول آیه‌ی مباهله‌اند، با آنان که ... نمی‌تواند نتیجه اجتهاد باشد؟

12 - چه کسی است که نفهمد این دشمنی‌ها ادامه‌ی دشمنی مشرکین قریش به سرکردگی ابو سفیان، بلکه اوج آن دشمنی‌ها و ظلم‌های به پیامبر اکرم 6 است؟

# محمد بن ابی بکر

محمد فرزند ابوبکر خلیفه‌ی اول، مادرش اسماء بنت عمیس بود. ابن حجر نقل میکند: پیامبر اکرم 6 او را محمد نامید.[[85]](#footnote-86) اسماء بعد از ابوبکر با علی 7 ازدواج نمود، محمد در دامان أمیرالمؤمنین علی 7 پرورش یافت.[[86]](#footnote-87) امیر المؤمنین 7 وی را بسیار دوست می‌داشت، محمّد در جنگ جمل و صفین در خدمت امیرالمؤمنین 7 بود، و سپس آن حضرت وی را والی مصر نمود.

ابن عبد البر می‌گوید: امیرالمؤمنین 7 محمد را می‌ستود، او را بر دیگران برتری می‌داد، او اهل عبادت و کوشش بود ... وی از برترین مردم زمانش بود.[[87]](#footnote-88)

محمد بن أبی بکر را به جرم وفاداری به خاندان پیامبر اکرم 6 به بهانه‌ی اتهام شرکت در قتل عثمان به شهادت رساندند. اکثر مورخان اهل سنت تلاش علی 7 و خاندانش را در پیش‌گیری از قتل عثمان نقل کرده‌اند، محمد بن ابی بکر چون پرورش یافته‌ی دست آن حضرت بود جزء همین خاندان به حساب می‌آمد، او به رهنمودها و دستورات امیرالمؤمنین 7 کاملاً پای‌بند و مطیع بود.

ابن جوزی می‌گوید: هنگامی‌که عثمان محاصره بود، امیرالمؤمنین 7 فرزندش حسن 7 را به سوی عثمان در میان آنان که وی را محاصره کرده بودند فرستاد، تا به آن‌ها اعتراض کند، پس بر آن‌ها فریاد زد و آن‌ها را منع کرد و فرمود: نیکان می‌دانند که لشکر ذی المروة وذی خشب و اعوض (که از بصره و عراق و مصر آمده اند)، به زبان پیامبر اکرم 6 ملعون می‌باشند، برگردید خدا با شما نیست.[[88]](#footnote-89)

و نیز نقل کرده که مهاجمین بر عثمان، گروهی را به سرکردگی خالد بن ملجم بر حضرت امیرالمؤمنین 7 گماشتند، تا وی به دفاع از عثمان نرود و گفتند: اگر حرکت کرد او را بکشید و چون امیرالمؤمنین خود نتوانست به دفاع از عثمان برود، فرزندش حسن 7 را فرستاد تا از عثمان حفاظت کند و چون آب را بر روی عثمان بستند علی 7 آمد و فرمود کار شما نه به کار مؤمنان و نه به کار کافران می‌ماند[[89]](#footnote-90).

در هر صورت علی بن ابی طالب 7 و یاران و خاندان او نه تنها شریک در قتل عثمان نبودند، بلکه از کسانی بودند که مردم را از این کار منع می‌کردند، اما پس از قتل عثمان، آن را وسیله‌ی ظلم به خاندان پیامبر اکرم 6 قرار دادند و به عنوان خون‌خواهی عثمان با علی 7 جنگیدند و از آن جمله محمد بن ابی بکر را متهم به مباشرت در قتل عثمان نمودند، تا شهادت جانگداز وی را بتوانند توجیه کنند.

ذهبی می‌گوید: هنگامی‌که محمد بن ابی بکر را می‌خواستند بکشند، می‌گفت: حرمت ابوبکر را در مورد من حفظ کنید، اما معاویة بن حدیج صحابی، به سخن او اعتنائی نکرد و گفت: تو 80 نفر از قوم مرا (در جنگ جمل) در خون‌خواهی عثمان کشته ای، وی محمد بن ابی بکر را به شهادت رساند، بدن پاک وی را در شکم الاغ مرده ای جا سازی کرد و به آتش سوزاند.[[90]](#footnote-91)

این معاویة بن حدیج ،که از طرف معاویه بن ابی سفیان برای قتل محمد بن ابی بکر فرستاده شده بود ،کسی است که ذهبی نقل میکند: او از همه بیشتر به علی 7 دشنام می‌داد، امام حسن 7 به او فرمود: تو علی 7 را دشنام می‌دهی؟ او حیا کرد و جواب نداد، امام حسن 7 فرمود: بدان به خدا قسم اگر روز قیامت بر حوض کوثر بر علی 7 وارد شوی ـ و من نمی‌بینم که بر او وارد شوی ـ خواهی یافت او را که دامن بالا زده و پرچم‌های منافقین را از حوض دور می‌کند، مانند دور کردن شتران بیگانه از گله‌ی شتر، و گفته‌ی خداوند صادق تحقق می‌یابد که فرمود (وَقَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَ‌ى).[[91]](#footnote-92)

باید برای پرسش‌های ذیل پاسخی جستجو کرد:

1 - چرا محمد بن ابی بکر را با آن وضع فجیع کشتند؟

2 - آیا او در قتل عثمان شرکت داشت؟

3 - ممکن است کسی را که ابن عبد البر می‌گوید :«کانَ مِن أفضَلِ أهلِ زَمانِه» در قتل عثمان شریک باشد؟

4 – می‌شود کسی را که با علی 7 مخالفت کرده و به هشدار امام حسن گوش نداده امیر المؤمنین 7 او را بستایند و از دیگران برتر بدانند؟

5 - آیا ممکن است کسی که پرورش یافته‌ی دامان علی 7 است، مطیع و فرمان‌بردار از اوست، در دفاع از عثمان، مقابل علی 7 بایستد؟

6 - ممکن است امیر المؤمنین 7،کسی را که با او مخالفت کرده والی مصر کند؟

7 - آیا نمی‌توان مطمئن شد، که جرم اصلی محمد بن ابی بکر وفاداری به خاندان پیامبر اکرم 6 وعلی 7 بود؟

8 - چه کسی است که نداند حربه‌ی اتهام شرکت در قتل عثمان بهانه‌ای برای سرکوب حامیان اهل بیت نبوت بود؟

9 - چگونه می‌توان سوزاندن پیکر پاک محمد بن ابوبکر را در میان شکم الاغ مرده توجیه کرد؟

10 - آیا این جنایت نتیجه‌ی اجتهاد معاویة بن حدیج صحابی بود؟ تا به عدالتش زیانی وارد نکند؟ یا کینه توزی با خاندان پیامبر اکرم 6؟

11 - آیا کشتن محمد بن ابی بکر هم به صلاح امّت بود؟ آتش زدنش چطور؟ در جیفه‌ی الاغ قرار دادنش چطور؟

12 - آیا برای این رفتار به جز بازتاب کینه توزی و عداوت با خاندان پیامبر 6 می‌توان توجیه دیگری جست؟

13 - اگر چنین است، آیا این رفتار، قبل از آن‌که ظلم به این صحابی بزرگوار پیامبر 6 باشد، ظلم به خود رسول خدا 6 نیست؟ اگر بخواهیم ظلم به پیامبر اکرم 6 از ناحیه اصحابش را با بیان شرح حال همه‌ی صحابه‌ای که به جرم وفاداری به پیامبر 6 و خاندانش مورد هتک و اذیّت و شکنجه قرار گرفته‌اند و یا به شهادت رسیده‌اند را توضیح دهیم بحث به درازا می‌انجامد و این نوشتار را گنجایش آن نیست، از این رو تنها به همین چند نمونه اکتفا می‌شود.

# ج) ظلم به پیامبر اکرم «صلی‌الله‌علیه‌وآله» از ناحیه‌ی ظلم به اهل‌بیتش

پیامبر اکرم 6 پس از تحمل رنج و مشقت فراوان در راه تبلیغ رسالت و احیاء امت رحلت فرمود و به عنوان تنها یادگار و بازمانده‌ی خود و دوام بخش اهداف مقدسش، دو چیز را باقی گذاشت و فرمود :«إنّی تارِکٌ فیکُم الثَّقَلَینِ :کِتابَ اللهِ وَ عِترَتی أهلَ بَیتی» (من در میان شما دو یادگار ارزنده و گرانبها باقی می‌گذارم: کتاب خدا (قرآن) و عترتم، أهل‌بیتم .) و بر این سخن آن‌چنان پافشاری کرد که پس از او این کلام هم‌چون کلام خدا ثابت بماند. به همین جهت آن‌قدر حدیث ثقلین در کتب شیعه و سنی تداول یافت که هیچ قدرتی توان حذف آن‌را از متن اسلام ندارد، تا جائی‌که تردیدی در صدور آن از رسول خدا 6 باقی نماند[[92]](#footnote-93) و با فرمایشش که فرمود:

«لَن یَفتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الحوض» ( این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در قیامت در نزد حوض بر من وارد شوند) فهماند آن‌که اهل‌بیت را رها کند، در واقع قرآن را نیز رها کرده است، و نیز برای معرفی اهل‌بیتش آن قدر اصرار ورزیده که تنها حاکم حسکانی، در کتاب شواهد التنزیل حدود 136 حدیث در معرفی اهل‌بیت و تفسیر آیه‌ی تطهیر نقل کرده است که بسیاری از این حدیث‌ها در ملأ عام از آن حضرت ابراز می‌گردید. نقل شده است که پیامبر اکرم 6 مدتی روزی پنج مرتبه در موقع نماز که مردم در مسجد جمع بودند در خانه علی 7 ـ که داخل مسجد بود ـ می‌آمد، با صدای بلند می‌فرمود:

«السَّلامُ عَلَیکُم وَ رَحمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُه أهلَ البیتِ (إِنَّمَا يُرِ‌يدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّ‌جْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَ‌كُمْ تَطْهِيرً‌ا)» از آن‌جمله سیوطی در تفسیر درّالمنثور از ابن عباس نقل میکند که: ما شاهد بودیم که رسول خدا 6، نه ماه هر روز در اوقات همه‌ی نمازها در خانه‌ی علی بن ابی طالب 7 می‌آمد و می‌فرمود : «السَّلامُ عَلَیکُم وَ رَحمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُه أهلَ البیتِ (إِنَّمَا يُرِ‌يدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّ‌جْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَ‌كُمْ تَطْهِيرً‌ا) الصلاة (همانا خدا اراده فرموده است که پلیدی را از شما خاندان بزداید وشما را پاکیزه کند یک نوع پاکیزگی خاصی. خدای شما را رحمت کند؛ نماز)» این کار را روزی پنج مرتبه انجام می‌داد.[[93]](#footnote-94)

احادیث فراوانی به این مضمون آمده است که برخی از صحابه ده ماه، گروهی نه ماه، جمعی هشت ماه، برخی شش ماه و جماعتی چهار ماه این جریان را درک کرده و مشاهده نموده بودند.

در منزل علی 7 هنگام رحلت پیامبر اکرم 6 چهار نفر زندگی می‌کردند: علی، فاطمه، حسن و حسین : که پیامبر 6 آن‌ها را به عنوان أهل‌بیت خود خطاب می‌فرمود: پیامبر اکرم 6 با تعابیر مختلفی علاقه و بستگی خود را به این چهار نفر ابراز می‌داشت.

# 1 - علی بن ابی طالب «علیه‌السلام»

اما علی بن ابی طالبکه به دلالت آیه‌ی مباهله، نفس پیامبر 6 است، نقل شده که پیامبر اکرم 6 می‌فرمود: «مَن آذَی عَلِیّاً فَقَد آذَانِی»[[94]](#footnote-95) هر کس علی را اذیت کند مرا اذیت کرده است، و می‌فرمود: «مَن سَبَّ عَلِیّاً فَقَد سَبَّنی» هر کس علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است، چنان‌که در حدیثی آمده است: کسی بر علی 7 خرده گرفت پیامبر اکرم 6 با چهره‌ای خشمگین رو به او کرده و سه مرتبه فرمود:

از علی چه می‌خواهید؟! از علی چه می‌خواهید؟! از علی چه می‌خواهید؟! «فَإنَّ عَلِیّاً مِنّی، وَ أنا مِنهُ، وَ هَذا وَلِیُّکُم بَعدی»[[95]](#footnote-96) علی از من است و من از علی؛ او بعد از من، سرپرست و ولی همه‌ی مؤمنان است.[[96]](#footnote-97)

پیامبر اکرم 6 علی 7 را به عنوان برادر برگزید و فرمود: «أنتَ أخِی فِی الدنیَا وَ الآخِرةِ»[[97]](#footnote-98) و نه تنها خود به علی بن ابی طالب 7 اظهار محبت و علاقه می‌فرمود، بلکه محبت علی 7 و محبت خود و عداوت علی 7 و عداوت خود و اطاعت علی 7 و اطاعت خود را یکی می‌دانست.

حاکم نیشابوری از سلمان فارسی نقل میکند که گفت: از رسول خدا 6 شنیدم که می‌فرمود: هر کس علی 7 را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس علی 7 را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است.[[98]](#footnote-99)

و نیز، از ابن عباس نقل می‌کند، پیامبر اکرم 6 به علی 7نظر فرمود، پس گفت: یا علی! تو آقائی در دنیا و آخرت، دوست تو دوست من و دوست من دوست خدا است، دشمن تو دشمن من و دشمن من دشمن خدا است، وای بر کسی که بعد از من تو را به غضب آورد.[[99]](#footnote-100)

و از ابوذر نقل می‌کند که پیغمبر اکرم 6 به علی 7 فرمود: هر کس که از من فرمان ببرد از خدا فرمان برده و کسی که نا فرمانی مرا کند، نافرمانی خدا را کرده و هر کس از تو فرمان ببرد از من فرمان برده و هر کس نافرمانی تو کند از من نافرمانی کرده است.[[100]](#footnote-101)

روشن است که کسی که اذیتش، دشنامش، محبتش، دشمنی‌اش، اطاعتش، معصیتش، اذیت و دشنام و محبت و دشمنی و اطاعت و معصیت رسول خدا 6 باشد، بر همگان لازم و ضروری است او را دوست داشته باشند، به همین جهت محبت امیر المؤمنین 7 به عنوان معیار شناخت مؤمن از منافق قرار داده شد، در بسیاری از منابع حدیثی أهل سنت آمده است که پیغمبر اکرم 6 به علی 7 فرمود : «یا عَلیّ إنَّه لا یُحِبُّکَ إلا مُؤمِنٌ وَ لا یُبغِضُکَ إلا مُنافِقٌ»[[101]](#footnote-102) ای علی دوست ندارد تو را مگر مؤمن و دشمن ندارد تو را مگر منافق، تا آن‌جا که ابو سعید خدری می‌گوید: ما گروه انصار، منافقین را بوسیله‌ی بغض و دشمنی با علی 7 شناسائی می‌کردیم.[[102]](#footnote-103)

پیامبر اکرم 6 به دوستان علی 7 دعا و برای دشمنان علی 7 نفرین می‌فرمود : «اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ وَ عادِ مَن عاداهُ أحِبَّ مَن أحَبَّهُ وَ أبغِض مَن أبغَضَهُ وَ انصُر مَن نَصَرَهُ».[[103]](#footnote-104)

و نیز پیامبر اکرم 6 جبهه‌ی خود و جبهه‌ی مخالفین خود را در جنگ و صلح، جبهه‌ی علی 7 و احیاناً اهل‌بیتش یعنی علی و فاطمه وحسن و حسین : و مخالفین آنان قرار داده است.

چنان که در مسند احمد و مستدرک حاکم از ابوهریره آمده است: پیامبر اکرم 6، به علی وحسن و حسین و فاطمه : نظر کرد و فرمود: «أنا حَربٌ لِمَن حارَبَکُم وَ سِلمٌ لِمَن سالَمَکُم» من در جنگم با آنان که با شما در جنگ باشد و در سلم و صلح می‌باشم با آنان که با شما در صلح و آشتی‌اند.[[104]](#footnote-105) و همین مضمون در سنن ترمذی و ابن ماجه از زید بن ارقم [[105]](#footnote-106)، و در مجمع الزوائد هیثمی[[106]](#footnote-107) از صبیح نقل شده است.

# 2 - حضرت فاطمه زهراء «علیهاالسلام»

اما حضرت فاطمه زهراء 3 تنها دختر پیامبر اکرم 6 محبوب ترین افراد نزد وی[[107]](#footnote-108) کسی که رسول خدا 6 او را پاره‌ی تن خود نامید و فرمود: «فاطِمَةُ بَضعَةٌ مِنّی یُؤذینی ما آذاها وَ یُریبُنی ما رابَها “ فاطمه پاره‌ی تن من است، می‌آزارد مرا آن‌چه او را بیازارد، و رنجور می‌سازد مرا، آن‌چه وی را رنجور کند، بلکه از آن بالاتر خشنودی و غضب او را، ملازم با خشنودی و غضب خدا معرفی کرده و فرموده است: «إنَّ اللهَ یَرضی لِرِضاکَ ویَغضَبُ لِغَضَبِکَ».[[108]](#footnote-109)

ای فاطمه: خدا حتماً برای خشنودی تو خشنود و برای خشم و غضب تو خشمگین می‌گردد.

# 3 - 4 - امام حسن و امام حسین «علیهماالسلام»

امام حسن و امام حسین 8، دو فرزند پیامبر اکرم 6 می‌باشند به دلالت آیه‌ی مباهله (أَبْنَاءَنَا)، پیامبر اکرم 6 می‌فرماید: «هَذا أبنایَ مَن أحَبَّهُما فَقَد أحَبَّنی»[[109]](#footnote-110) این دو فرزندان من‌اند هر کس آن‌ها را دوست داشته باشد مرا دوست دارد. و ترمذی نقل کرده که فرمود: «هَذا أبنایَ وَ أبنا إبنَتی، اللّهُمَّ إنّی اُحِبُّهُما فَأحِبَّهُما وَ أحِبَّ مَن یُحِبُّهُما»[[110]](#footnote-111) این دو فرزند من‌اند و فرزند دختر من‌اند، خدایا من دوست دارم ایشان را، پس دوست بدار آنان را و دوست بدار کسی را که آنان را دوست بدارد. و در حدیث دیگری آمده که فرمود: «هَذا أبنای، فَمَن أحَبَّهُما فَقَد أحَبَّنی، وَ مَن أبغَضَهُما فَقَد أبغَضَنی».[[111]](#footnote-112)

و حاکم نیز نقل می‌کند که رسول خدا 6 فرمود: حسن و حسین دو فرزند من‌اند، هر کس آن دو را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر که مرا دوست بدارد، خدا را دوست داشته و هرکه خدا را دوست داشته باشد، خدا او را به بهشت خواهد برد، و هر کس این دو را دشمن داشته باشد، مرا دشمن داشته و هر کس دشمن من باشد دشمن خدا است و هر که دشمن خدا باشد خدا او را در آتش می‌افکند. سپس می‌گوید این حدیث بر طبق شرایط بخاری و مسلم صحیح است.[[112]](#footnote-113)

احادیث به این مضمون در منابع اهل سنت فراوان است، در برخی از احادیث نقل شده پیامبر اکرم 6 به محبت این دو امر فرمود، سپس دستور داد که این فرمان را به دیگران برسانند، مثلاً، نسائی نقل می‌کند که نبی اکرم 6 نماز می‌خواندند، چون سجده نمودند حسن و حسین 8 بر پشت آن حضرت قرار گرفتند: چون خواستند آن دو را از این کار باز دارند، حضرت اشاره فرمود، آنان را به حال خودشان واگذارند، چون از نماز فارغ شد، آنان را در دامنش نهاد پس فرمود: «مَن أحَبَّنی فَلیُحِبَّ هَذَینِ» هر کسی که مرا دوست دارد باید این دو را دوست داشته باشد.[[113]](#footnote-114)

و ذهبی نقل کرده است: رسول خدا 6 فرمود: «حَسَنٌ سِبطٌ مِن الأسباطِ مَن أحَبَّنی فَلیُحِبَّ حَسَناً» حسن یکی از سبط‌های من است هر کس که مرا دوست دارد باید حسن 7 را دوست داشته باشد.[[114]](#footnote-115)

و حاکم نقل میکند: امام حسن 7 خطبه می‌خواند، مردی به پا خواست و گفت: شهادت می‌دهم، رسول خدا 6 را دیدم او را در دامان گرفته بود و فرمود: هر کس مرا دوست داشته باشد پس باید او را دوست بدارد و باید آنان که شاهد و حاضرند، به غائبین این حکم را برسانند، سپس آن مرد گفت: اگر کرامت رسول خدا 6 نبود هیچ‌گاه این حدیث را نقل نمی‌کردم.[[115]](#footnote-116)

در هر صورت پیامبر اکرم 6 نسبت به این چهار نفر (أهل‌بیت نبوت) گاه نسبت به مجموع آنان توصیه و سفارش می‌نمود، گاه یک‌یک آنان را می‌ستود و به آنان اظهار علاقه می‌فرمود، تا آن‌جا که در حدیثی که حاکم نیشابوری نقل کرده است، مخالفین أهل‌بیتش را حزب شیطان دانسته است، ابن عباس گفت: رسول خدا 6 فرمود: ستارگان برای اهل زمین امان از تفرقه‌اند: و اهل‌بیت من امان از اختلاف، پس هرگاه قبیله‌ای از عرب با أهل‌بیت من مخالفت کند، (بین خود نیز) اختلاف خواهند کرد، و آنان حزب شیطان می‌گردند. حاکم می‌افزاید این حدیث سندش صحیح است اما بخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند.[[116]](#footnote-117)

# پس از رحلت پیامبر اکرم «صلی‌الله‌علیه‌وآله»

چون پیامبر اکرم 6 رحلت فرمود و دست امت از ایذاء و ظلم مستقیم به آن حضرت کوتاه شد، ظلم به أهل‌بیتش آنان که دوستی و دشمنی آن‌ها و اذیت آنان دوستی و دشمنی و اذیت پیامبر 6 بود شروع شد، اما با شدت و شتابی بسیار بیشتر.

ظلم و شهادت بسیاری از أصحاب پیامبر اکرم 6 که قبلاً چند نمونه‌ی آن را ذکر کردیم پرتویی از عداوت و دشمنی أهل‌بیتش بود.

# ظلم به پیامبر «صلی‌الله‌علیه‌وآله» با ظلم به پاره‌ی تنش

اولین کسی که پس از رسول خدا 6 از أهل‌بیتش به او ملحق شد، چنان که خود او خبر داده بود، فاطمه‌ی زهرا 3 بود، اما چگونه؟ صحیح بخاری از عایشه نقل می‌کند، فاطمه 3 دختر پیامبر 6، فدک را از خلیفه‌ی اول طلب کرد، او از دادن آن روی گرداند، فاطمه 3 بر او غضب کرد، از او قهر کرد، تا زنده بود با او سخنی نگفت، چون وفات کرد همسرش علی 7 وی را شبانه دفن کرد و به خلیفه‌ی اول برای نماز بر فاطمه 3 خبر نداد.[[117]](#footnote-118)

در کتب بزرگان اهل سنت از قبیل ابن ابی شیبه در مصنف، سیوطی در مسند فاطمه، ابن عبد البر در الاستیعاب و بلاذری در الاشراف، مطالبی در مورد آن‌چه بر بضعه‌ی مصطفی فاطمه‌ی زهراء 3 در مدت کوتاه پس از رحلت پیامبر 6 تا شهادت آن بانو گذشت آمده، که حاصل آن را می‌توان در حدیثی از جوینی که یکی از محدثین بزرگ اهل سنت و مورد ستایش ذهبی می‌باشد [[118]](#footnote-119) جستجو کرد.

وی از پیامبر اکرم 6 نقل می‌کند که می‌فرمود: چون به دخترم فاطمه می‌نگرم، به یاد می‌آورم، بعد از من با او چگونه رفتار می‌شود، گویا می‌بینم، ذلت در خانه‌اش وارد شده، حرمت و احترامش هتک گردیده، حقش غصب شده، ارثش از او بازداشته شده، پهلویش شکسته، جنینش سقط گردیده و او فریاد می‌زند :«یا مُحَمَّداه» ... پس او اول کسی است از أهل‌بیتم که بر من وارد می‌شود، «مَحزونَةٌ مَکروبَةٌ مَغمومَةٌ مَغصوبَةٌ مَقتولَةٌ».[[119]](#footnote-120)

ما در این‌جا به‌واسطه‌ی اختصار، از نقل آن‌چه بزرگان أهل سنت نقل کرده‌اند، تنها به اجمالی که بخاری نقل کرده بود اکتفا می‌کنیم.

# ظلم به پیامبر «صلی‌الله‌علیه‌وآله» با ظلم به جانش

دومین نفری که از اهل‌بیت به آن حضرت ملحق گردید، علی 7 بود، علی 7 می‌دانست نفس رسول خدا بودن، برادر و وصی او بودن و ... اقتضاء تحمل رنج و اذیت فراوانی را دارد و به این مطلب نیز پیامبر اکرم 6 تصریح فرموده بودند، حاکم نیشابوری در کتاب المستدرک علی الصحیحین، از ابن عباس نقل میکند که پیغمبر 6 به علی 7فرمود که بعد از من به تو رنج و دشواری می‌رسد، علی 7 گفت: دینم در آن هنگام سالم خواهد ماند؟ فرمود: بلی. آن‌گاه حاکم می‌گوید: این حدیث با معیارهای بخاری و مسلم صحیح است.

ذهبی نیز در تعلیقش بر مستدرک وجود شرائط بخاری و مسلم را در سند این حدیث تصدیق می‌کند[[120]](#footnote-121) و از علی 7 نقل کرده که فرمود: در بین پیمان‌های پیامبر اکرم 6 با من این است که، امت پس از پیامبر اکرم 6 با من غدر و حیله خواهند کرد.

و حاکم می‌گوید: سند این حدیث صحیح است، ذهبی نیز بر صحت سند این روایت تأکید دارد.[[121]](#footnote-122) ابن حجر عسقلانی در المطالب العالیة می‌گوید: علی بن ابی طالب 7 فرمود: پیامبر اکرم 6 دست مرا گرفته بود، در بعضی از کوچه‌های مدینه راه می‌رفتیم ... پس چون راه خلوت شد دست به گردن من افکند، سپس شروع به گریه کرد، من عرض کردم: یا رسول الله چرا گریه می‌کنید؟

ابن حجر عسقلانی در المطالب العالیة می‌گوید: علی بن ابی طالب 7 فرمود: پیامبر اکرم 6 دست مرا گرفته بود، در بعضی از کوچه‌های مدینه راه می‌رفتیم ... پس چون راه خلوت شد دست به گردن من افکند، سپس شروع به گریه کرد، من عرض کردم :یا رسول الله چرا گریه می‌کنید؟

فرمود: کینه‌هایی در سینه‌ی اقوامی است که اظهار نمی‌کنند مگر بعد از من، گفتم: یا رسول الله دینم سالم می‌ماند؟ فرمود: دینت سالم می‌ماند.[[122]](#footnote-123)

بنابر آن‌چه در صحیح مسلم و صحیح بخاری آمده است این غدر پس از رحلت پیامبر اکرم 6 شروع شد، چه این‌که در صحیح مسلم آمده است که خلیفه‌ی دوم به امیرالمؤمنین علی 7 گفت: عقیده‌ی شما درباره‌ی خلیفه‌ی اول و من این است که ما دروغگو و گناه کار و حیله گر و خائن هستیم.[[123]](#footnote-124)

همین حدیث را بخاری نیز در موارد مختلفی از صحیحش آورده، و لکن نظر علی 7 را نسبت به خلفاء با کنایه ذکر کرده است.[[124]](#footnote-125)

این عداوت و دشمنی هم‌چنان اوج گرفت، تا تدریجاً عداوت و دشمنی و لعن و سبّ حضرت امیرالمؤمنین 7 شایع گردید، به نحوی که کسانی که از این امر تخلف می‌کردند، مورد اعتراض واقع می‌شدند، چنان‌چه در اکثر صحاح اهل سنت از آن جمله صحیح مسلم آمده است که: معاویه به سعد بن ابی وقاص اعتراض می‌کرد: «ما مَنَعَکَ أن تَسُبَّ أبا تُرابٍ» چه چیز مانع شده است تو را که علی بن ابی طالب 7 را دشنام دهی؟[[125]](#footnote-126)

کار به جائی رسید که سبّ و دشنام علی 7 نفس پیامبر اکرم 6، آن کس که سبّ و ناسزا گفتن به او، سبّ و ناسزا گفتن به پیامبر 6 است، موجب امتیاز و پاداش و تحسین و تقرب به دربار حکومت وقت گردید و استنکاف از دشمنی با علی 7 با آن‌که استنکاف از دشمنی با پیامبر اکرم 6 بود، جرم بزرگی به حساب می‌آمد. جمعی از صحابه‌ی پیامبر اکرم 6 به جرم محبت علی که محبت پیامبر است، شکنجه شده و به شهادت رسیدند که به نمونه‌هایی از آن اشاره شد، با وجود این‌که دشمن علی 7 به مقتضای احادیث فراوان و صحیح در نزد شیعه و سنی منافق است.[[126]](#footnote-127)

و نیز به مقتضای احادیث فراوان صحیح از علائم منافق دروغ است [[127]](#footnote-128) و نیز به مقتضای احادیث فراوان و صحیح در نزد شیعه و سنی دوستی علی نشانه‌ی ایمان بوده و مؤمن راستگو است.

بغض علی 7 که نشانه‌ی نفاق و بغض پیامبر 6 است، شعار دینی گردید، و سر منابر آشکارا ابراز می‌شد. و بعداً آن‌چه را پیامبر اکرم 6 معیار ایمان و نفاق قرار داده بودند در بین بسیاری از علماء تراجم و رجال معیار برای صدق و کذب محدثین قرار گرفت، محب علی 7 و شیعه دروغگو و دشمن علی 7 رستگار و راستگو معرفی شد! !

آنان که خود را از پیروان پیامبر اکرم 6 معرفی می‌کردند، با نفس پیامبر 6و آن‌که پیامبر فرموده بود جنگ با او جنگ با من است، و دشمنی با او دشمنی با من است، به نبرد و جنگ پرداخته و جمع زیادی از یارانش و دوستانش را که دوستان پیامبر 6 بودند، و در میان آن‌ها گروهی از اصحاب پیامبر 6 نیز وجود داشتند را به شهادت رسانیدند، برای جنگ با آن‌که جنگ با او جنگ با پیامبر 6 بود زن پیامبر 6 عایشه را اغواء نمودند و او که به احترام پیامبر اکرم 6 و امر الهی (وَقَرْ‌نَ فِي بُيُوتِكُنَّ) [[128]](#footnote-129) بنا بود در خانه‌ی حجاب و عفاف باشد، به میدان جنگ کشیدند و جنگ جمل را به پا کردند، تا این‌که پس از جنگ، علی 7 وی را با برادرش محمد بن ابی بکر به خانه‌اش برگرداند، در این واقعه، جنگ با پیامبر اکرم 6 (حَربٌ لِمَن حارَبَکُم) و هتک به پیغمبر اکرم 6 از ناحیه‌ی زنش عایشه و قتل جمعی از اصحاب و دوستان پیامبر اکرم 6 تحقق یافت.

از سوی دیگر (معاویه) فرزند آن‌که تا ی کسال قبل از رحلت پیامبر اکرم 6 فرماندهی و سرکردگی مشرکان را در جنگ با پیامبر اکرم 6 به عهده داشت (ابو سفیان) پس از رحلت پیامبر اکرم 6 با فاصله‌ی اندکی والی شام شد و از همان بدو امر با آنان که دشمنی‌شان دشمنی با پیامبر اکرم 6 بود یعنی اهل‌بیت آن حضرت به دشمنی پرداخت و جبهه‌ی پدرش ابو سفیان را تداوم بخشید، چون تخم عداوت و کینه‌ی اهل بیت پیامبر 6 وعلی 7 که در دل شامیان کاشته بود به ثمر نشست، با علی و اهل بیت رسول خدا 6 اعلان جنگ کرد، و جنگ صفین تحقق یافت، در این جنگ غیر از احادیثی که قبلاً ذکر شد که جنگ با علی 7 جنگ با پیامبر 6 و دشمنان علی( سپاهیان شام) دشمنان پیامبرند، شواهد دیگری بر این‌که این جنگ، جنگ با رسول خدا 6 بوده وجود دارد. در این جنگ گروهی از اصحاب پیامبر اکرم 6 بوده‌اند که از آن جمله عمار یاسر است که پیغمبر اکرم 6 در احادیثی موضع وی و موضع گروهی که او در آنان خواهد بود، و موضع گروهی که در مقابل او قرار می‌گیرند و موضع قاتل و دشمنش را بیان فرموده است. احمد بن حنبل در مسند و حاکم در مستدرک و ذهبی در سیر اعلام النبلاء می‌گویند: پیامبر اکرم 6 فرمود: هر کس عمار را دشمن بدارد خدا او را دشمن دارد، و هر کس خصم او باشد خدا خصم اوست.[[129]](#footnote-130)

و حاکم می‌گوید: این حدیث سندش صحیح است به شرط بخاری و مسلم. و حاکم نیشابوری نیز می‌گوید: پیامبر اکرم 6 در مقابل کسی که عمار را تحقیر کرده بود، فرمود: هر کس عمار را دشمن بدارد خدا دشمن اوست و هر کس به عمار دشنام دهد خدا او را دشنام دهد و هر کس عمار را کوچک بدارد خدا او را کوچک کند ...[[130]](#footnote-131) و مشابه این حدیث را احمد بن حنبل نیز نقل کرده است [[131]](#footnote-132)و ذهبی نقل می‌کند که پیامبر 6 فرمود خون و گوشت عمار بر آتش حرام است.[[132]](#footnote-133)

و هیثمی نقل می‌کند که عمرو عاص به معاویه گفت: آیا نشنیده‌ای‌که پیغمبر اکرم 6 آن‌گاه که مسجد می‌ساخت به عمار می‌فرمود: تو بر جهاد حریصی، تو از اهل بهشتی، تو را گروهی سرکش می‌کشند؟ معاویه گفت: بلی، عمرو عاص گفت: پس چرا او را کشتی؟

این حدیث را طبرانی نیز نقل کرده و گفته است راویانش ثقه هستند.[[133]](#footnote-134)

حاکم نیشابوری می‌گوید: حذیفة بن یمان گفت: از رسول خدا 6 شنیدم که به عمار می‌فرمود: نمیمیری تا تو را گروهی سرکش بکشند ... حاکم می‌گوید: این حدیث در بالاترین مرحله صحت است و ذهبی نیز صحت آن را تأیید کرده است.[[134]](#footnote-135) در مجمع الزوائد از أبی غادیه (قاتل عمار) نقل شده که گفت: شنیدم که عمار عثمان را دشنام می‌داد، او را به کشتن تهدید کردم، در روز جنگ صفین عمار بر مردم حمله می‌برد، گفته شد این عمار است، بر زانویش خنجری زدم و او بر زمین افتاد.

پس او را کشتم، این مطلب به عمرو عاص گفته شد: وی گفت: از پیامبر اکرم 6 شنیدم که فرمود: قاتل و آن‌که وی را به خاک و خون می‌کشد در آتش است.[[135]](#footnote-136)

بخاری نقل می‌کند که پیغمبر اکرم 6 فرمود : «وَیحَ عَمّار تَقتُلُهُ الفِئَةُ الباغِیَةُ یَدعوهُم إلی الجَنَّةِ وَ یَدعونَهُ إلی النّارِ»[[136]](#footnote-137) وای! عمار را گروه سرکش می‌کشند او آنان را به بهشت می‌خواند و آن‌ها وی را به سوی جهنم می‌خوانند. ذهبی از مجاهد نقل می‌کند که پیغمبر 6 فرمود: آن‌ها به عمار چه‌کار دارند؟

عمار آنان را به سوی بهشت می‌خواند و آنان او را به سوی جهنم، این سیره و رسم بدبختان بدکاره است.[[137]](#footnote-138) در برخی از احادیث، پیغمبر اکرم 6، عمار را معیار شناخت حق و باطل قرار داده است.

ترمذی از عایشه نقل می‌کند که پیامبر اکرم 6 فرمود: عمار بین دو چیز مخیر نمی‌شود مگر این‌که بر می‌گزیند آن‌چه را که به حق او را رهنمون‌تر باشد.[[138]](#footnote-139)

و ذهبی از ابن مسعود آورده است، پیغمبر اکرم 6 می‌فرمود: اگر مردم با هم اختلاف کردند ابن سمیه (عمار) با حق است.[[139]](#footnote-140)

از این دو جنگ، جنگ سومی زائیده شد و مظلومیت پیامبر اکرم 6 از ناحیه‌ی اهل‌بیتش افزون یافت، و گروهی مقدس مآب به عنوان حمایت از دین، با حقیقت دین و اساس دین به نبرد پرداختند، و بر زخم دل پیغمبر 6 نمک پاشیده و آزردگی خاطر وی را تشدید کردند، این گروه خوارج و بانیان جنگ نهروان بودند، که به مبارزه با احکام خدا و ولی خدا و نفس پیغمبر 6 با شعار «لا حُکمَ إلا لله» پرداختند، و در این جنگ شکست خوردند اما عاقبت علی 7 پس از رنج بسیار با شمشیر شقی ترین اشرار از خوارج فرقش شکافته و در محراب عبادت به شهادت رسید.

# ظلم به پیامبر «صلی‌الله‌علیه‌وآله» با ظلم به سبط اکبرش

سومین نفری که از اهل‌بیت پیامبر «صلی‌الله‌علیهم‌اجمعین» به وی ملحق گردید، حسن بن علی 7 بود او بار سنگین ظلم و جفا به اهل‌بیت رسول خدا را از پدر و مادرش علی و فاطمه زهرا 3 به ارث برد، او هم‌چنان هدف تیرباران هتک و دشنام و ناسزای به خود و پدرش و از این طریق به جدش رسول خدا 6 بود. پس از شهادت حضرت امیرالمؤمنین 7 دوست و دشمن به هم آمیخته شد، خوارج دشمنان اهل بیت : در میان مردم سنگر گرفته بودند، بازتاب جنگ‌های خونین (جمل، صفین و نهروان) وضع را بر امام حسن مجتبی 7 بسیار دشوار کرده بود، منابع شیعه و سنی نشان می‌دهد که یاران وی برای مال و منال دنیا به دشمنش می‌پیوستند، و گاه بر او می‌شوریدند، حاکم نیشابوری در مستدرک و ذهبی در سیر اعلام النبلاء و ابن عساکر در تاریخ دمشق، فاجعه را نقل کرده‌اند، مضمون آن، چنین است: چون مردم عراق با امام حسن 7 بیعت کردند، آن حضرت لشکری به سوی شام فرستاد و معاویه به فرمانده لشکر نامه‌ای نوشت که یک میلیون درهم به وی می‌پردازد، اگر از جنگ دست بردارد و وی پذیرفت و به سوی معاویه رفت، امام حسن 7 لشکری را به فرماندهی قیس بن سعد، به سوی شام روانه کرد و خود نیز با لشکری در پی آنان به راه افتاد، چون به مدائن رسیدند، کسی در لشکر فریاد برآورد که قیس بن سعد فرمانده لشکر کشته شد، مردم به خیمه‌ی آن حضرت هجوم برده و آن را غارت کردند، حتی فرش‌های آن را ربودند عبا از دوش آن حضرت گرفته و مردی از بنی اسد از پشت سر بر آن حضرت خنجر زهر آلودی زد، پس از این ماجرا حضرت فرمود: لعنت خدا بر شما باد، خیر در شما نیست، دیروز پدرم را کشتید، امروز با من چنین رفتار می‌کنید.[[140]](#footnote-141)

و نقل شده است که حضرت خطبه خواند و فرمود: شما در جنگ صفین دینتان پیشاپیش دنیایتان بود، و اکنون دنیای شما پیشاپیش دینتان قرار گرفته، بدانید ما برای شما همان‌گونه که بودیم هستیم، ولی شما آن‌چنان که بوده‌اید نیستید، شما اکنون در میان دو دسته‌ی کشته قرار گرفته‌اید، کشته‌های صفین که بر آن‌ها می‌گریید، و کشته‌های نهروان که برای آن‌ها خون خواهی می‌کنید، آنان که باقی مانند خوارند و آنان که گریه می‌کنند خون خواهند، بدانید معاویه ما را به چیزی دعوت می‌کند که نه در آن عزت ماست و نه انصاف در آن رعایت می‌گردد، اگر آماده‌ی مرگ و شهادتید، پیشنهاد معاویه را رد کنیم، و اگر زندگی می‌خواهید؟ آن را بپذیریم.

مردم فریاد برآوردند: می‌خواهیم بمانیم! می‌خواهیم بمانیم! چون حضرت را تنها گذاشتند وی تن به صلح داد.[[141]](#footnote-142)

و نیز آورده‌اند که پس از بی‌وفایی مردم کوفه آن حضرت منبر رفت و فرمود: ای مردم کوفه (عراق) از خدا بترسید، ما فرمانروایان شمائیم، میهمانان شمائیم، ما اهل‌بیتی هستیم که خدا درباره‌ی ما فرموده: (إِنَّمَا يُرِ‌يدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّ‌جْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَ‌كُمْ تَطْهِيرً‌ا)[[142]](#footnote-143)

راوی می‌گوید: گریه‌ای به زیادی گریه‌ی آن روز ندیده‌ام، هر کس که در مسجد بود گریه‌ی فراوانی کرد.[[143]](#footnote-144) این سخنان یادآور سخنان امام حسین 7 در کربلا است.

به این ظلم بزرگ ـ تحمیل صلح ـ بر فرزند پیامبر اکرم 6 بسنده نشد و بعداً برخی از مورخین و سیره نویسان، این واقعه‌ی اسفبار را به سود معاویه تحریف کردند. اما پس از صلح، بر ظلم نسبت به فرزند رسول خدا 6 حسن مجتبی 7 افزودند، زهری می‌گوید: معاویه به هیچ شرطی از شرائط صلح عمل نکرد[[144]](#footnote-145) مرتب در صدد قتل امام حسن 7 برآمدند و حضرت را مکرر مسموم نمودند، چنان که حاکم نیشابوری می‌گوید: حسن بن علی مکرر مسموم گردید و هر بار که مسموم می‌شد بهبود می‌یافت، تا آخرین مرتبه که مسموم گردید و به شهادت رسید، سم جگر آن حضرت را آسیب رسانیده بود.[[145]](#footnote-146)

چون آن حضرت به شهادت رسید و خواستند وی را طبق وصیتش در کنار قبر جدش دفن کنند، مروان و بنی امیه شمشیرها را برهنه کرده و گفتند نمی‌گذاریم او را کنار قبر پیامبر دفن کنند.[[146]](#footnote-147)

از ابوهریره نقل شده است که می‌گفت: اگر فرزند موسی 7 را می‌آوردند که با پدرش دفن کنند (و بنی اسرائیل) مانع می‌شدند، آیا آنان را ظالم در حق فرزند موسی نمی‌دیدید؟ گفتند: چرا، گفت: پس این فرزند رسول خدا 6 است، که آورده شده تا با پدرش دفن شود.[[147]](#footnote-148)

و نیز ابوهریره گفت: آیا نسبت به فرزند پیامبرتان حسادت می‌وزید که او را در خاکی دفن کنند؟ و حال آن‌که شنیدم رسول خدا 6 می‌فرمود: من أحَبَّهُما فَقَد أحَبَّنی وَ مَن أبغَضَهُما فَقَد أبغَضَنی.[[148]](#footnote-149)

# ظلم به پیامبر 6 با ظلم به فرزندش

چهارمین نفر از اهل بیت پیامبر 6 که به آن حضرت ملحق گردید حضرت ابی عبد الله الحسین سید الشهداء 7 بود، ظلم به پیامبر اکرم 6 در مورد امام حسین 7 به اوج رسید پیامبر 6 مکرر از این فاجعه خبر داده، و بر آن گریسته بود، در کتب اهل سنت نیز آن قدر در مورد پدیده‌ی دهشتناک ظلم به سید الشهداء و اهل‌بیت پیامبر اکرم 6 خبر وجود دارد که هیچ منصفی نمی‌تواند عظمت آن مصائب جانگداز را انکار کند.

# پیشگویی شهادت امام حسین «علیه‌السلام»

در مسند احمد بن حنبل می‌خوانیم: که نجی می‌گوید: آن‌گاه که در مسیر صفین از محاذات نینوا می‌گذشتیم علی 7 فریاد برآورد: خدا به تو صبر دهد أبا عبد الله، خدا تو را صبر دهد ابا عبد الله نزد شط فرات، گفتم: آن‌جا چیست؟ فرمود: روزی بر رسول خدا 6 وارد شدم و حال آن‌که چشمانش مملو از اشک بود. گفتم: یا نبی الله! آیا کسی شما را به غضب آورده؟ چرا چشمانت پر از اشک است؟ فرمود: قبل از این جبرئیل از نزد من برخاست، او به من خبر داد که حسین 7 نزد شط فرات کشته خواهد شد. آیا می‌خواهی بوی خاکش را به تو بنمایانم؟

گفتم: بلی. پس دستش را دراز کرد و یک مشت از آن خاک به من داد، پس من نتوانستم جلو اشک چشمانم را بگیرم.[[149]](#footnote-150) این حدیث را ابا یعلی نیز در مسندش آورده.[[150]](#footnote-151)

و طبرانی نیز در المعجم الکبیر حکایت کرده[[151]](#footnote-152) و هیثمی در مجمع الزوائد پس از نقل این حدیث می‌گوید: احمد و ابو یعلی و بزار و طبرانی این حدیث را روایت کرده اند و راویان آن ثقه هستند و این حدیث از غیر نجی نیز نقل شده است.[[152]](#footnote-153)

هیثمی از عایشه یا ام سلمه نقل می‌کند: پیامبر اکرم 6 به یکی از این دو فرمود: بر من ملکی وارد شد، که قبل از این نیامده بود، گفت: فرزندت، این (حسین) کشته می‌شود، اگر می‌خواهی خاکی را که در آن کشته خواهد شد به تو نشان دهم، پس خاک قرمزی را بیرون آورد. هیثمی می‌گوید: و روایت کرد، این حدیث را احمد و سند آن صحیح است[[153]](#footnote-154) احادیث به این مضمون فراوان است.

# پیش بینی پیامبر «صلی‌الله‌علیه‌وآله» اتفاق می‌افتد

آن‌چه پیامبر اکرم 6 بر آن گریست تحقق یافت! فرزندان رسول خدا 6 کشته شدند! دختران پیامبر 6 به اسارت برده شدند! آن‌چنان ظلمی بر پیامبر 6 به‌واسطه‌ی ظلم به أهل‌بیتش شد، که از مشرکان مکه تصور آن نمی‌رفت! مشرکان فرزندی از رسول خدا را نکشتند، اهل‌بیتش را اسیر نکردند.

چون این مصیبت عظمی تحقق یافت، گفته شده که آسمان خون گریست. ذهبی از مدائنی نقل می‌کند: افق آسمان پس از قتل امام حسین 7 تا شش ماه مانند خون دیده می‌شد. و از ابن سیرین نقل می‌کند که آسمان بر کسی بعد از یحیی 7 نگریسته به جز بر حسین 7 و از فسوی نقل می‌کند که چون حسین 7 کشته شد، آسمان ببارید و چون صبح شد همه چیز پر از خون بود.[[154]](#footnote-155)

از این مصیبت بیش‌ترین اذیت و ظلم به پیامبر اکرم 6 رسید. ابن عباس می‌گوید: در نیمه‌ی روزی پیامبر اکرم 6 را در خواب دیدم ژولیده و غبار آلود، و در دستش شیشه ای از خون، گفتم :یا رسول الله، این چیست؟

فرمود: این خون حسین و اصحاب اوست، همین امروز آن را گرفته‌ام. پس چون محاسبه شد یافتند همان روز حسین 7 کشته شده [[155]](#footnote-156)

و ترمذی از سلمی نقل می‌کند که گفت: بر ام سلمه ام‌المؤمنین وارد شدم و حال آن‌که او گریه می‌کرد. گفتم: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: رسول خدا 6 را در خواب دیدم که بر سر و محاسنش خاک بود، گفتم: شما را چه شده است یا رسول الله؟ فرمود: الآن کشته شدن حسین 7 را مشاهده کردم.[[156]](#footnote-157)

با توجه به این‌که هر کس رسول خدا 6 را خواب ببیند از رؤیاهای صادقه است و آن حضرت را دیده، می‌توان گفت روح پیامبر اکرم 6 در کربلا حضور داشته و در این مصیبت بزرگ بر سر و روی خود خاک می‌ریخته.

صحنه‌ی جنایت آن قدر وقیح و شنیع است که به خوبی و روشنی حکایت می‌کند از دشمنی دیرینه با دودمان پیامبر اکرم 6 و روحیه‌ی انتقام جوئی و کینه توزی نسبت به اهل‌بیت پیامبر 6 تنها هدف از کشتن حسین 7 و خاندان پیامبر و اصحابش رفع مانع از سر راه حکومت و یا سایر اهداف سیاسی و ... نبوده است.

رفتار با سرهای شهداء کربلا خصوصاً سر امام حسین 7 و اسیر کردن دختران پیامبر اکرم 6 بر این مطلب تأکید دارد. بر همه آشکار بود که اسراء دختران پیامبرند. ذهبی نقل می‌کند که آن‌گاه که خیام امام حسین 7 را پس از شهادت آن حضرت به تاراج می‌بردند، مردی زیور فاطمه دختر امام حسین 7 را می‌ربود و می‌گریست، فاطمه گفت: چرا گریه می‌کنی؟

جواب داد: چگونه دختر رسول خدا 6 را غارت کنم و گریه نکنم؟ فاطمه فرمود: پس دست از این کار بردار.

گفت می‌ترسم اگر من تاراج نکنم، دیگری آن را برباید.[[157]](#footnote-158)

و نیز نقل می‌کند که سکینه 3 به یزید فرمود: «یا یَزید أبَناتُ رَسولِ اللهِ سَبایا؟» ای یزید آیا دختران پیامبر به اسارت گرفته شوند؟ بالاخره، با چوب خیزران بر لب و دندان و بینی و چشم، سر بریده‌ی امام حسین 7 زدن و بازی کردن با آن، چه تفسیری می‌تواند داشته باشد، جز ابراز کینه‌ی دیرینه از پدر و جد امام حسین 7 و خاندان پیامبر 6 و انتقام کشته‌گان مشرکین قریش، چنان که از ابیات یزید استفاده می‌شود، تعجب است، چرا رفتار ابن زیاد در کوفه، با رفتار یزید در شام همگون و مشابه است؟

# سر مطهر حسین «علیه‌السلام» در مجلس ابن زیاد

صحیح بخاری از انس نقل می‌کند که گفت: من در مجلس ابن زیاد حضور داشتم که سر حسین 7 را آوردند، ابن زیاد با چوبی به آن می‌زد، من گفتم: این در میان آن دو (حسن و حسین 7) به پیامبر اکرم 6 شبیه تر است.[[158]](#footnote-159)

این مضمون را ترمذی[[159]](#footnote-160). و ابن حبان [[160]](#footnote-161) و ذهبی[[161]](#footnote-162) و بسیاری از محدثین نقل کرده‌اند. و ابو یعلی و طبرانی و هیثمی از انس نقل کرده‌اند که گفت: چون حسین 7 کشته شد، سر مقدسش را به نزد ابن زیاد آوردند، او با چوب خیزران بر دندان‌های آن حضرت می‌زد و می‌گفت: چه دهان نیکوئی داشت، گفتم: چه زشت رفتاری داری، من رسول خدا 6 را دیدم، که جای چوب تو را از دهانش می‌بوسید.[[162]](#footnote-163)

هیثمی می‌گوید بزار و طبرانی این حدیث را نقل کرده‌اند و راویان آن توثیق شده اند.[[163]](#footnote-164)

و ذهبی از زید بن ارقم نقل کرده که گفت: من نزد عبید الله بودم که سر حسین 7 را آوردند، پس چوبی در دست گرفت و لب‌های مطهر را با آن باز می‌کرد و می‌گفت: چه دندان‌های زیبائی، مانند در است.

پس نتوانستم خودداری کنم، صدایم به گریه بلند شد، گفت: پیر مرد چرا گریه می‌کنی؟

گفتم: آن‌چه از رسول خدا 6 دیدیم که جای این چوب را می‌مکید و می‌فرمود: «اللّهُمَّ إنّی أحَبَّهُ فَأحِبَّهُ» خدایا من او را دوست دارم پس او را دوست بدار.[[164]](#footnote-165) این چند نمونه از احادیثی که از مجلس ابن زیاد حکایت می‌کرد.

# سر مطهر حسین «علیه‌السلام» در مجلس یزید

ذهبی نقل می‌کند: چون عبید الله، امام حسین 7 را کشت اهل‌بیت آن حضرت را با سرهای شهداء به نزد یزید فرستاد، یزید از کشته شدن آنان خشنود شد! ! [[165]](#footnote-166)

و نیز از واثله بن اسقع نقل می‌کند: چون سر حسین 7 را آوردند، مردی از اهل شام او را لعن کرد! واثله خشمگین شد، و به‌پاخاست و گفت: بعد از آن‌که از پیغمبر 6 در منزل ام سلمه شنیدم، در حالی‌که بر فاطمه و دو فرزندش و همسرش کساء خیبری افکنده بود، فرمود: (إِنَّمَا يُرِ‌يدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّ‌جْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَ‌كُمْ تَطْهِيرً‌ا) علی و دو فرزندش را دوست می‌دارم.[[166]](#footnote-167) و نیز ذهبی از حمزة بن یزید الحضرمی آورده است، گفت: زنی که زیباترین و عاقلترین زنان بود دیدم، به نام ریّا که مربی یزید بود، گفته اند عمرش به صد سال رسید، گفت: مردی بر یزید وارد شد و گفت بشارت، خدا تو را بر حسین 7 پیروز گردانید، سر حسین 7 را آورده اند، پس در طشتی نهادند، دستور داد تا روی آن را برداشتند چون آن را دید، چهره‌اش برافروخته شد، گویا بوئی از آن استشمام کرد. آنگاه من به ریا گفتم: با چوب خیزران بر دندان‌هایش زد؟

گفت: به خدا قسم، بلی. سپس حمزه گفت: بعضی از کسان ما گفته اند که ما دیدیم که سر مقدس امام حسین 7 سه روز در دمشق آویخته بود. ذهبی می‌گوید: این داستان «قویة الإسناد» است.[[167]](#footnote-168) طبرانی نقل می‌کند از لیث که گفت: سر حسین بن علی 7 را به سوی عبید الله بن زیاد فرستادند و او آنان را به نزد یزید بن معاویه فرستاد.

یزید دستور داد تا سکینه را پشت تختش قرار دهند. تا سر پدرش و بقیه خویشاوندانش (برادر و عمو و ...) را نبیند و علی بن الحسین 7 در غل و زنجیر بود، سر مقدس را گذاشته و به دندان‌های امام حسین 7 می‌زد و شعر می‌خواند ...[[168]](#footnote-169) این حکایت را مجمع الزوائد نیز نقل کرده و در پایان گفته است: «رواه الطبرانی ورجاله ثقات» این حدیث را طبرانی روایت کرده و راویان آن ثقه اند.[[169]](#footnote-170)

اذیت و آزاری که در این مرحله‌ی سوم به پیامبر 6 گردید طرف مقایسه با اذیت و آزار مرحله‌ی اول و دوم نبود. در مرحله‌ی اول از بعثت تا هجرت در مکه‌ی مکرمه مشرکین فرزندان پیامبر 6 را نکشتند، ناموس پیامبر 6 را به اسارت در بین شهرها نگرداندند، سر فرزندان پیامبر 6 و حتی یارانش را در مکه نیاویختند، در پیش روی پیامبر اکرم 6 با چوب خیزران بر لب و دندان و بینی و چشم سربریده‌ی فرزندش نزدند.

از این رو با دلی مالامال از غم و دیدگانی اشک‌بار می‌پرسیم:

1 - چرا ظلم و اذیت پیامبر اکرم بعد از وفاتش این قدر اوج گرفت؟

2 - آیا اینان همان مشرکان نبودند که منافقانه اظهار اسلام کرده بودند؟

3 - آیا این رفتار با خاندان پیامبر 6 انتقام از پیامبر 6 نبود؟

4 - اگر انتقام از پیغمبر 6 نبود؟ پس چرا این همه اذیت و ظلم تنها متوجه خاندان پیامبر 6 شد؟

5 - آیا این چنین اذیت و آزاری در بین مردم جاهلیت سابقه داشت؟

6 - اگر سابقه نداشته، چرا اکنون چنین جنایات هولناکی را مرتکب شدند؟

7 - آیا سوء استفاده از قدرتی که به وسیله‌ی اسلام به‌دست آورده بودند نبود؟

8 - اگر خاندان پیامبر 6 و پیامبر 6 خصوصیتی نداشتند؟ پس چرا این جنایات تنها متوجه آل پیامبر 6 گردید؟

9 - چرا فاطمه زهراء 3 که پاره‌ی تن رسول خدا 6 بود، باید به واسطه‌ی رفتاری که با او شد، به قول بخاری خشمگین و به قول ذهبی علیله از دنیا برود؟

10 - چرا شب دفن شود؟

11 - چرا قبرش مخفی باشد؟ چرا؟ چرا؟ چرا؟

12 - اگر پیامبر اکرم 6 به‌واسطه‌ی گلایه‌ای که اسلمی از علی 7 در مسجد کرده، خشمگین به وی نگاه می‌کند و می‌گوید: به خدا مرا آزردی، آیا سبّ و لعن علی 7 بر سر منابر، پیامبر 6 را نمی‌آزارد؟

13 - چرا باید آن‌که به مقتضای آیه‌ی مباهله مصداق (أنفُسَنا) نفس پیغمبر 6 است، فحش داده شود؟

14 - چرا باید آن‌که پیغمبر 6 فرمود: عَلیٌّ مِنّی وَ أنا مِن عَلیٍّ دشنام داده شود؟

15 - چرا باید با آن‌که دشمنی او دشمنی با پیامبر 6 است دشمنی شود؟ راستی با توجه به فرمایش پیامبر 6که فرمود: حَربٌ لِمَن حارَبَکُم وَ سِلمٌ لِمَن سالَمَکُم،

16 - جنگ صفین جنگ با پیغمبر نبود؟

17 - جنگ جمل جنگ با پیغمبر نبود؟

18 - جنگ نهروان جنگ با پیغمبر نبود؟ با توجه به فرمایش پیامبر اکرم 6 یا عَلیُّ لا یُحِبُّکَ إلا مُؤمِنٌ وَ لا یَغضِبُکَ إلا مُنافِقٌ.

19 - آیا آنان که علی را سبّ می‌کردند او را دشمن نداشتند؟

20 – آن‌هایی که با علی جنگیدند دوست علی 7 بودند؟

21 - اگر این‌ها دشمن علی 7 نبودند چه کسی دشمن علی 7 بود؟

22 - اگر این‌ها به مقتضای فرمایش پیامبر 6 منافق نباشند چه کسی منافق است؟

23 - اگر گفته پیامبر 6 که فرمود: لا یُبغِضُکَ إلا مُنافِقً را ندیده بگیریم مصداق این همه آیاتی که در قرآن مربوط به منافقین است کیست؟

24 - این آیات که نازل شده «معاذ الله» مصداقی ندارد؟

25 -یا مصداق این آیات دوستان علی 7 اند؟!

27 - اگر دشنام علی 7 دشنام به پیامبر است، که فرمود: «مَن سَبَّ عَلیّاً فَقَد سَبَّنی»؟ چرا دنبال نام دشنام دهنده‌ی علی 7 رضی الله عنه می‌آوردند؟

28 - چرا هر کس غیر علی 7 از سلف (ظالمان به اهل‌بیت پیامبر 6) را دشنام دهد رافضی و مشرک است، اما آنان که علی را دشنام دهند، مؤمن و عادلند؟ صحابی و تابعی‌اند؟

29 - آیا می‌شود کسانی را که به پیامبر 6 دشنام داده‌اند، با پیامبر 6 جنگیدند، پیامبر 6 را آزرده‌اند با پیامبر 6 دشمنی ورزیده‌اند را دوست بداریم، آن‌گاه بگوئیم پیامبر را هم دوست داریم؟

30 - مگر در احادیث معتبر در نزد اهل سنت نیامده: «مَن شَتَمَ عَلِیّاً فَقَد شَتَمَنی» هر که علی 7 را دشنام دهد مرا دشنام داده. «مَن آذَی عَلِیّاً فَقَد آذانی» هر کس علی 7 را بیازارد مرا آزرده. «حَربٌ لِمَن حارَبَکُم» آن‌که با شما (علی و فاطمه وحسن و حسین :) بجنگد با من جنگیده است. «مَن أبغَضَ عَلِیّاً فَقَد أبغَضَنی» هر کس علی را دشمن بدارد مرا دشمن داشته؟

31 - چرا این‌قدر در کتب حدیثی ـ تاریخی اهل سنت از دشمنان خاندان پیامبر 6 حمایت می‌شود؟

32 - آیا ممکن است پیامبر 6 دشمنان خود و خاندانش را بستاید؟

33 - آیا هیچ عاقلی هست که در جعلی بودن احادیث فضائل دشمنان خاندان پیامبر 6 که در کتب حدیثی أهل سنت آمده تردید کند؟

34 - چرا امام حسن 7 را مکرراً زهر می‌خورانیدند؟

35 - چرا نگذاشتند امام حسن 7 را در کنار قبر پیامبر 6 دفن کنند؟

36 - مگر ندیده بودند که حسن 7 آن‌گاه که کودکی خردسال بود پیامبر 6 در سجده بودند و او بر پشت آن حضرت رفت حضرت سجده را طول داد و پس از نماز فرمود: هر کس مرا دوست دارد باید او را دوست داشته باشد؟

37 - آیا جا نداشت آن که در کودکی بر شانه و پشت پیامبر جا داشته و فرزند و ریحانه‌ی او بود در کنارش دفن می‌شد؟

38 - چرا برای جلوگیری از دفن او شمشیرها از غلاف بیرون کشیده شد؟

39 - او مگر فرزند پیامبر 6 نبود؟

40- مگر امام حسن و امام حسین 8 تنها فرزندان بازمانده از آن حضرت نبودند؟

41 - مگر خدا در قرآن آنان را به عنوان «أبنائَنا» معرفی نکرده است؟

42 - مگر پیغمبر نفرمود: «هَذانِ ابنای»؟

43 - پس چرا سر تنها فرزند پیغمبر 6 در زمان خودش (حسین 7 را وارد مجلس ابن زیاد کنند و برخی از اصحاب هم در آن‌جا باشند؟

44 - آیا آن صحابی هم هم‌چون اهل‌بیت پیامبر 6 اسیر بود؟

45 -یا او همراه با ابن زیاد بود؟ و فقط تنها گفت: من دیدم که این لب و دندان را پیامبر 6 می‌بوسید، می‌مکید؟

46 - چرا در مجلس یزید که سر مطهر را وارد کردند صحابی پیامبر 6 حضور داشت؟

47 - می‌توان گفت این صحابه عادلند؟ پس در مجلس یزید چه می‌کنند؟

48 - آیا یزید خلیفه رسول خدا 6 بود و دختران رسول خدا 6 را به عنوان اسارت وارد مجلس او می‌کردند؟ و او بر کشتن پسران رسول خدا و اسیر کردن دخترانش شادی می‌کرد؟ و هزاران سؤال دیگر

49 - آیا این‌ها اذیت و آزار پیامبر 6 نبود؟

50 - پس چرا مشمول آیه‌ی شریفه‌ی (إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَ‌سُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَ‌ةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا)[[170]](#footnote-171) نباشند؟ تو هم ای دوست دار رسول خدا 6، از تاریخ در مورد این سوگ سؤال کن، و در جواب آن سؤال‌ها شیون سر کن، و بدان که به عمق کلام رسول خدا 6 که فرمود: «مَا أوذِیَ نَبیًّ بِمِثلِ مَا اُوذیتُ» هیچ پیامبری هم‌چون من اذیت و آزار نشد، هیچ‌گاه نخواهی رسید، چه این‌که عظمت و بزرگی مصیبت و مظلومیت رسول خدا 6 متناسب با عظمت و بزرگی خود او فوق تصور است.[[171]](#footnote-172)

تو هم ای دوست‌دار رسول خدا 6:

از تاریخ در مورد این سوگ سؤال کن،

و در جواب آن سؤال‌ها شیون سر کن،

و بدان که هیچ‌گاه به عمق کلام رسول خدا 6 نخواهی رسید که فرمود:

**«مَا أوذِیَ نَبیٌّ بِمِثلِ مَا أوذیتُ»**

«هیچ پیامبری هم‌چون من آزار ندید»

چه این‌که عظمت و بزرگی مصیبت و مطلومیت رسول خدا 6 متناسب با عظمت و بزرگی خود او فوق تصور است.

1. *سورة الأحزاب ، آیه‌ی 53* [↑](#footnote-ref-2)
2. *سورة الأحزاب ، آیه‌ی 69* [↑](#footnote-ref-3)
3. *سورة الصف ، آیه‌ی 5* [↑](#footnote-ref-4)
4. *بحار الأنوار : ج 39، ص 56، روایت 15، ب 73. این مضمون با تعابیر مختلفی در منابع حدیثی اهل‌سنت آمده است، مثلاً احمد بن حنبل در مسندش (ج 4، ص 242، حدیث 12213) آورده است: «عن أنس بن مالک قال: قال رسول الله6: لقد أذیت فی الله عز وجل ، ما یؤذی أحد ...»* [↑](#footnote-ref-5)
5. *(إقر‌َء بِسمِ رَبِّکَ الَّذی خَلَقَ)سورة العلق، آیه‌ی 1* [↑](#footnote-ref-6)
6. *(قُمْ فَأَنْذِر) سورة المدثر آیه‌ی 2* [↑](#footnote-ref-7)
7. *(فَبَشِّر عِبادِ \* الَّذینَ یَستَمِعونَ القَوْلَ فَیَتَّبِعونَ أحْسَنَهُ) سورة الزمر آیه‌ی 17 و 18* [↑](#footnote-ref-8)
8. *متن سرود :*

   *طلع البدر علینا من ثنیات الوداع*

   *وجب الشکر علینا ما دعا لله داع*

   *أیها المبعوث فینا جئت بالأمر المطاع*

   *جئت شرفت المدینة مرحبا یا خیر داع*

   *قدلبسنا ثوب عز بعد تمزیق الرقاع*

   *ربنا صل علی من حل فی خیر البقاع*

   *بحار الأنوار : ج 19 ، ص 105 ، باب 7 ، روایة 1 .* [↑](#footnote-ref-9)
9. *سورة البقرة ، آیه‌ی 216* [↑](#footnote-ref-10)
10. *سورة الأحزاب ، آیه‌ی 13* [↑](#footnote-ref-11)
11. *سورة التوبة ، آیه‌ی 38 و 39* [↑](#footnote-ref-12)
12. *سورة قریش ، آیه‌ی 3 و 4* [↑](#footnote-ref-13)
13. *سورة محمد ، آیه‌ی 36 و 37 و 38* [↑](#footnote-ref-14)
14. *سورة جمعة ، آیه‌ی 11* [↑](#footnote-ref-15)
15. *سوره ‌ی نور ، آیه‌ی 11 تا 20* [↑](#footnote-ref-16)
16. *سورة الأحزاب ، آیه‌ی 53* [↑](#footnote-ref-17)
17. *صحیح بخاری ، کتاب التفسیر ، باب 450 حدیث 1220 . . . عن عایشه قالت خرجت سودة بعد ما ضرب الحجاب لحاجتها ، وکانت امرأة جسیمة لا تخفی علی من یعرفها ، فرآها عمر بن الخطاب ، فقال یا سوده ! اما والله ما تخفین علینا ، فانظری کیف تخرجین ، قالت : فانکفأت راجعة ورسول الله«صلی‌الله‌علیه‌وسلم» فی بیتی وإنه لیتعشی وفییده عرق ، فدخلت فقالت : یا رسول الله ! إنی خرجت لبعض حاجتی ، فقال لی عمر : کذا و کذا ، قالت فأوحی الله إلیه ثم رفع عنه وإن العرق فییده ما وضعه فقال : إنه قد أذن لکن أن تخرجن لحاجتکن .* [↑](#footnote-ref-18)
18. *سورة الأحزاب، آیه‌ی 53* [↑](#footnote-ref-19)
19. *سورة الأحزاب ، آیه‌ی 6* [↑](#footnote-ref-20)
20. *قال البغوی : نزلت فی رجل من أصحاب النبی«صلی‌الله‌علیه‌وسلم» قال: لئن قبض رسول الله«صلی‌الله‌علیه‌وسلم» لأنکهن عایشة . قال مقاتل بن سلیمان : هو طلحة بن عبد الله . معالم التنزیل للبغوی ج 4 ، ص 483 دار الفکر ، و تفسیر ابن کثیر : ج 5 ، ص 493 دار الاندلس ، و حاشیه تفسیر جلالین ج 3 ، ص 268 .* [↑](#footnote-ref-21)
21. *سورة الأحزاب ، آیه‌ی 53* [↑](#footnote-ref-22)
22. *سورة الأحزاب ، آیه‌ی 69* [↑](#footnote-ref-23)
23. *سورة الصف ، آیه‌ی 5* [↑](#footnote-ref-24)
24. *سورة الأحزاب ، آیه‌ی 57* [↑](#footnote-ref-25)
25. *سورة التوبة آیة 61* [↑](#footnote-ref-26)
26. *صحیح بخاری کتاب العلم باب 83 کتابة العلم حدیث 112 «عن ابن عباس قال لما اشتد بالنبی «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» وجعه قال : ائتونی بکتاب اکتب لکم کتابا لا تضلوا بعده قال عمر: إن النّبی «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» غلبه الوجع، وعندنا کتاب الله حسبنا، فاختلفوا، وکثر الغلط قال: قوموا عنی ولا ینبغی عندی التنازع، فخرج ابن عباس یقول: إن الرّزیة کل الرّزیة ، ما حال بین رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» و بین کتابه. این مضمون در کتاب مغازی صحیح بخاری باب 199 مرض النبی «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» ووفاته حدیث 872، و کتاب المرض والطب بخاری باب 357 ، حدیث 574 و کتاب الاعتصام بخاری باب 1191 کراهیة الخلاف حدیث 2119 نقل شده است.* [↑](#footnote-ref-27)
27. *سوره النور آیه 11* [↑](#footnote-ref-28)
28. *سوره النور آیه 11* [↑](#footnote-ref-29)
29. *سوره النور آیه 12* [↑](#footnote-ref-30)
30. *سوره النور آیه 15* [↑](#footnote-ref-31)
31. *سوره النور آیه 16* [↑](#footnote-ref-32)
32. *مقدمه‌ی داستان در بخاری مفصل است اما به‌واسطه اختصار کاملاً خلاصه شده است، بخاری کتاب التفسیر باب 424 قوله لولا إذا سمعتموه . . . حدیث 1175* [↑](#footnote-ref-33)
33. *. . . وهو یریبنی فی وجعی أنی لا أعرف من رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» اللطف الذی کنت اری منه حین أشتکی إنما یدخل علی رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» فیسلم ثم یقول : کیف تیکم ، ثم ینصرف ، فذاک الذی یریبنی ولا أشعر بالشر. ادامه حدیث صحیح بخاری ج 3 ص 462 تا 466 کتاب التفسیر باب 428 حدیث 1175* [↑](#footnote-ref-34)
34. *فخرجت معی ام مسطح . . . فقالت : تعس مسطح ، فقالت لها : بئس ما قلت أتسبین رجلا شهد بدرا . قالت : أی هنتاه او لم تسمعی ما قال ، قالت قلت : وما قال ؟ قالت : فأخبرتنی بقول أهل الإفک فازددت مرضا علی مرضی ، فلما رجعت إلی بیتی ودخل علی رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» تعنی سلم ثم قال : کیف تیکم ، فقلت أتأذن لی أن آتی ابوی ، قالت : وأنا حینئذ ارید ان استیقن من قبلهما . قالت فأذن لی رسول «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» فجئت أبوی ، فقلت لامی : یا امتاه ما یتحدث الناس ؟ قالت : یا بنیة هونی علیک ، فوالله لقلما کانت إمرأة وضیئة عند رجل یحبها ولا ضرائر إلا کثرن علیها ، قالت : فقلت : سبحان الله ولقد تحدث الناس بهذا ؟ قالت : فبکیت تلک اللیلة حتی اصبحت لا یرقأ لی دمع ولا أکتحل بنوم ، حتی أصبحت أبکی فدعا رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» علی ابن أبی طالب واسامة بن زید حین استلبث الوحی یستأمرهما فی فراق أهله . قالت : فأما اسامة بن زید فأشار علی رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» بالذی یعلم من برائة أهله وبالذی یعلم لهم فی نفسه من الود ، فقال : یا رسول الله أهلک وما نعلم إلا خیرا ، واما علی بن أبی طالب ، فقال : یا رسول الله ، لم یضیق الله علیک والنسا‌ی سواها کثیر وإن تسأل الجاریة تصدقک ، قالت : فدعا رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» بریرة ، فقال : ای بریرة هل رأیت من شئ یریبک ؟ قالت بریرة : لا ، . . . المصدر ادامه حدیث* [↑](#footnote-ref-35)
35. *سورة یوسف آیه 18* [↑](#footnote-ref-36)
36. *قالت : فمکثت یومی ذلک لا یرقأ لی دمع ولا اکتحل بنوم ، قالت : فأصبح ابوای عندی وقد بکیت لیلتین ویوما لا اکتحل بنوم ولا یرقأ لی دمع یظنان أن البکا‌ی فالق کبدی قالت : فبینما هما جالسان عندی ، . . . فبینا نحن علی ذلک دخل علینا رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» فسلم ثم جلس . قالت : ولم یجلس عندی منذ قیل ما قیل قبلها وقد لبث شهرا لا یوحی إلیه فی شأنی ، قالت فشهد رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» حین جلس ، ثم قال : أما بعد یا عایشة فأنه قد بلغنی عنک کذا وکذا ، فإن کنت بریئة فسیبرئک الله ، وإن کنت الممت بذنب فاستغفری الله وتوبی إلیه ، فإن العبد إذا اعترف بذنبه ثم تاب إلی الله تاب الله علیه . قالت : فلما قضی رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» مقالته قلص دمعی حتی ماأحس منه قطرة فقلت : لأبی أجب رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» فیما قال ، قال : والله ما أدری ما أقول لرسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم»، فقلت لامی : أجیبی رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» قالت : ما أدری ما أقول لرسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم»، قالت : فقلت : وأنا جاریة حدیثة السن لا أقرأ کثیرا من القرآن ، إنی والله لقد علمت لقد سمعتم هذا الحدیث حتی استقر فی أنفسکم ، وصدقتم به ، فلئن قلت : لکم إنی بریئة والله یعلم أنی بریئة لا تصدقونی بذلک ولئن اعترفت لکم بأمر والله یعلم إنی منه برئیة لتصدقنی ، والله ما أجد لکم مثلا إلا قول أبی یوسف قال (فَصَبْرٌ‌ جَمِيلٌ وَاللَّـهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ) وأنزل الله (إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنكُمْ) . . . المصدر ادامه‌ی حدیث* [↑](#footnote-ref-37)
37. *سورة القلم، آیه‌ی 4* [↑](#footnote-ref-38)
38. *سورة النور، آیه‌ی 12* [↑](#footnote-ref-39)
39. *سورة النور، آیه‌ی 16* [↑](#footnote-ref-40)
40. *سوره ‌ی نور ، آیه‌ی 15* [↑](#footnote-ref-41)
41. *سوره ‌ی یوسف : آیه‌ی 18* [↑](#footnote-ref-42)
42. *صحیح بخاری ، ج 1 ، ص 136 کتاب الوضو‌ی ، باب 109 خروج النسا‌ی إلی البراز ... فکان عمر یقول للنبی «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» أحجب نسا‌یک فلم یکن رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» یفعل، فخرجت سودة بنت زمعة زوج النبی «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» ولیلة من اللیالی عشا‌ی وکانت إمرأة طویلة فناداها عمر ألا قد عرفناک یا سودة ، حرصا أن ینزل الحجاب فأنزل الله آیة الحجاب* [↑](#footnote-ref-43)
43. *کنت آکل مع النبی «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» حیسا فی قعب ، فمر عمر فدعاه فأکل ، فأصاب إصبعه إصبعی فقال : حس - أوأوه - لو أطاع فیکن ما رأتکن عین ، فنزل الحجاب ، فتح الباری العسقلانی ج 8 ، ص 391* [↑](#footnote-ref-44)
44. *عن عایشة ... کان یوم عید یلعب السودان بالدرق والحراب ، فإما سألت النبی «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» وإما قال : تشتهین تنظرین؟ فقلت: نعم، فاقامنی ورا‌یه ، خدی علی خده ، وهو یقول : دونکم یا بنی أرفدة ... صحیح بخاری ، ج 1 ، کتاب الجمعه ، باب الحراب والدرق یوم العید ص 169 دار المعرفة* [↑](#footnote-ref-45)
45. *عن عائشة قالت : کان رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) جالسا فسمعنا لغطا وصوت صبیان ، فقام رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) فإذا حبشیة تزفن والصبیان حولها ، فقال : یا عایشة ! تعالی فانظری ، فجئت فوضعت لحیی علی منکب رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وسلم)، فجعلت أنظر إلیها ما بین المنکب إلی رأسه ،... سنن الترمذی ، ج 5 ، ص 580 ، فی مناقب عمر بن الخطاب حدیث 3690* [↑](#footnote-ref-46)
46. *سورة المؤمنون ، آیه‌ی 3* [↑](#footnote-ref-47)
47. *سورة الفرقان ، آیه‌ی 72* [↑](#footnote-ref-48)
48. *سورة القصص ، آیه‌ی 55* [↑](#footnote-ref-49)
49. *سرود پیروزی در جنگ‌های 120 ساله‌ی جاهلیت بین اوس و خزرج دو قبیله عرب. مجمع البحرین ج 2 ، ص 237* [↑](#footnote-ref-50)
50. *عن عایشه قالت : دخل علی رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» وعندی جاریتان تغنیان بغنا‌ی بعاث فاصطجع علی الفراش وحول وجهه، ودخل ابوبکر فانتهرنی، وقال مزمار الشیطان عند النبی «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» فأقبل علیه رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» فقال دعهما فلما غفل غمزتهما فخرجتا ... صحیح بخاری ج 1 ، کتاب الجمعة باب الحراب والدرق ، ص 169 دار المعرفة* [↑](#footnote-ref-51)
51. *... فقال ابوبکر أمز امیر الشیطان فی بیت رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» وذلک فی یوم عید فقال رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم»: یا أبا بکر إن لکل قوم عیدا ، همان مدرک ، ص 170* [↑](#footnote-ref-52)
52. *خرج رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» فی بعض مغازیه ، فلما انصرف جا‌یت جاریة سودا‌ی ، فقالت یا رسول الله انی کنت نذرت إن ردک الله صالحا أن أضرب بین یدیک بالدف واتغنی ، فقال لها رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم»: إن کنت نذرت فأضربی وإلا فلا ، فجعلت تضرب، فدخل أبوبکر وهی تضرب، ثم دخل علی وهی تضرب، ثم دخل عثمان وهی تضرب، ثم دخل عمر فالقت الدف تحت إستها ثم قعدت علیه، فقال رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم»: إن الشیطان لیخاف منک یا عمر ،... سنن ترمذی ، ج 5 ، ص 580 ، حدیث 3691 ، کتاب المناقب ، باب 18 فی مناقب عمر بن الخطاب* [↑](#footnote-ref-53)
53. *عن عایشه قالت : کان رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» جالسا فسمعنا لغطا وصوت صبیان، فقام رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» فإذا حبشیة تزفن والصبیان حولها ، فقال : یا عایشة ! تعالی فانظری ... فجعلت أنظر إلیها ... فقال لی : أما شبعت ؟ أما شبعت ؟... إذ طلع عمر، قال : فارفض الناس عنها : قالت فقال رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم»: إنی لأنظر إلی شیاطین الانس والجن قد فروا من عمر . قالت : فرجعت . سنن ترمذی ، ج 5 ، ص 580 ، حدیث 3691* [↑](#footnote-ref-54)
54. *سورة القلم ، آیه‌ی 4* [↑](#footnote-ref-55)
55. *سورة التوبة ، آیه‌ی 61* [↑](#footnote-ref-56)
56. *سورة الاحزاب آیه‌ی : 53* [↑](#footnote-ref-57)
57. *سورة آل عمران ، آیه‌ی 159* [↑](#footnote-ref-58)
58. *سورة التوبة ، آیه‌ی 128* [↑](#footnote-ref-59)
59. *سورة آل عمران ، آیه‌ی 159* [↑](#footnote-ref-60)
60. *سورة النجم ، آیه‌ی 3 و 4* [↑](#footnote-ref-61)
61. *صحیح مسلم ج 5 ، کتاب البر والصلة والآداب ، باب 25 من لعنه النبی (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) أو سبه أو دعا علیه ولیس هو أهلا لذلک ، کان له زکات وأجرا ورحمة ص 168 ، حدیث 88 تا 95* [↑](#footnote-ref-62)
62. *کانت عند أم سلیم یتیمة . . . فرأی رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» الیتیمة . فقال : أنت هیه ؟ لقدکبرت لا کبر سنک ، فرجعت الیتیمة إلی أم سلیم تبکی . فقالت أم سلیم : مالک ؟ یا بنیة ! قالت الجاریة : دعا علی نبی الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» أن لا یکبر سنی. فالآن لا یکبر سنی أبدا . فخرجت أم سلیم مستعجلة تلوث خمارها ، حتی لقیت رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم»، فقال لها رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم»: مالک ؟ یا أم سلیم! فقالت : یا نبی الله أدعوت علی یتیمی؟ قال «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» وما ذاک ؟ یا أم سلیم ! . . . فضحک رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» ثم قال : یا أم سلیم! أما تعلمین أن شرطی علی ربی؟ أنی اشترطت علی ربی فقلت: إنما أنا بشر، ارضی کما یرضی البشر، واغضب کما یغضب البشر، فإنما أحد دعوت علیه من أمتی. بدعوة لیس لها بأهل، أن تجعلها له طهورا وزکاة وقربة تقربه بها منه یوم القیامة. صحیح مسلم، همان، حدیث 95* [↑](#footnote-ref-63)
63. *صحیح مسلم ج 1 ، ص 114 کتاب الإیمان باب 28 ، حدیث 116* [↑](#footnote-ref-64)
64. *سورة الاحزاب ، آیة 57* [↑](#footnote-ref-65)
65. *سیر اعلام النبلا‌ی، ج 2، ص 47 رقم 10.* [↑](#footnote-ref-66)
66. *همان مدرک، ص 55.* [↑](#footnote-ref-67)
67. *اسد الغابه، ج 5، ص 186.* [↑](#footnote-ref-68)
68. *الاصابة فی تمییز الصحابة، ج 7، ص 60.* [↑](#footnote-ref-69)
69. *سیر اعلام النبلا‌ی، ج 2، ص 58.* [↑](#footnote-ref-70)
70. *قال رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم»: ما اقلت الغبرا‌ی ولا اظلت الخضرا‌ی من رجل اصدق لهجة من أبی ذر، تهذیب الکمال ج 33، ص 294، رقم 7351 و سیر اعلام النبلا‌ی، ج 2، ص 59.*  [↑](#footnote-ref-71)
71. *سیر اعلام النبلا‌ی، ج 2، ص 59.* [↑](#footnote-ref-72)
72. *همان مدرک.*  [↑](#footnote-ref-73)
73. *اسد الغابه، ج 5، ص 187.* [↑](#footnote-ref-74)
74. *همان مدرکها.* [↑](#footnote-ref-75)
75. *اسد الغابة، ج 5، ص 186.* [↑](#footnote-ref-76)
76. *ان اباذر قال بایعنی رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» خمسا وأوثقنی سبعا وأشهد الله علی تسعا أن لا أخاف فی الله لوعة لائم. مسند احمد بن حنبل، ج 5، ص 172 و سیر اعلام النبلا‌ی، ج 2، ص 62.*  [↑](#footnote-ref-77)
77. *قال: أتیت أباذر وهو جالس عند الجمرة الوسطی، وقد اجتمع الناس علیه یستفتونه، فأتاه رجل، فوقف علیه، فقال: ألم ینهک أمیر المؤمنین عن الفتیا؟ فرفع رأسه، ثم قال: أرقیب علی؟ لو وضعتم الصمصامة علی هذه - وأشار بیده إلی قفاه - ثم ظنت أنی أنفذ کلمة سمعتها من رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» قبل أن تجیزوا علی لأنفذتها. سیر اعلام النبلا‌ی، ج 2، ص 64.* [↑](#footnote-ref-78)
78. *قال ( ابوذر ) اولا أقاتل من یحول بینی وبین أمرک؟ قال ( رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» ) ( لا ) همان مدرک، ص 63.*  [↑](#footnote-ref-79)
79. *قال رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم»: یرحم الله اباذر یعیش وحده ویموت وحده ویحشر وحده فذکر قصة موته، الإصابة فی تمییز الصحابة، ص 62 واسد الغابة، ج 5، ص 188.*  [↑](#footnote-ref-80)
80. *عن بن مسعود، قال: لما نفی عثمان اباذر الی الربذة، وأصابه بها قدره، لم یکن معه إلا امرأته وغلامه، فاوصاهما: أن غسلانی وکفنانی وضعانی علی قارعة الطریق، فأول رکب یمر بکم قولوا: هذا ابوذر، فأعینونا علیه. فوضعا، وأقبل ابن مسعود فی رهط من العراق عمارا، فلم یرعهم إلا به، قد کادت الإبل أن تطأه. فقام الغلام، فقال: هذا ابوذر صاحب رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم». فاستهل عبد الله یبکی، ویقول: صدق رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم»: تمشی وحدک، وتموت وحدک، وتبعث وحدک! سیر اعلام النبلا‌ی، ج 2، ص 77 و 78.*  [↑](#footnote-ref-81)
81. *حجر بن عدی. .. أبو عبد الرحمن الشهید، له صحبة ووفادة. .. وکان شریفا، أمیرا مطاعا، أمارا بالمعروف، مقدما علی الإنکار من شیعة علی، شهد صفین أمیرا، وکان ذا صلاح وتعبد، سیر اعلام النبلا‌ی، ج 3، ص 462 و 463 رقم 95.*  [↑](#footnote-ref-82)
82. *تاریخ طبری، ج 4، ص 198.*  [↑](#footnote-ref-83)
83. *طبقات ابن سعد، ج 6، ص 219.*  [↑](#footnote-ref-84)
84. *سیقتل بعذرا‌ی أناس یغضب الله لهم وأهل السما‌ی، البدایة والنهایة، ج 8، ص 56 دار الکتب العلمیة.* [↑](#footnote-ref-85)
85. *الاصابة فی تمییز الصحابة، ج 6 ص 55.*  [↑](#footnote-ref-86)
86. *الإصابة فی تمییز الصحابة: ج 6، ص 151، رقم 8288.*  [↑](#footnote-ref-87)
87. *وشهد محمد مع علی الجمل وصفین، ثم أرسله إلی مصر أمیرا، فدخلها فی شهر رمضان سنة سبع وثلاثین فولی إمارتها لعلی. .. وقال ابن عبد البر، کان علییثنی علیه ویفضله وکانت له عبادة واجتهاد. .. فکان من أفضل أهل زمانه. همان مدرک، ص 152.* [↑](#footnote-ref-88)
88. *المنظم، ج 5، ص 51.*  [↑](#footnote-ref-89)
89. *همان مدرک، ص 53 و 54.*  [↑](#footnote-ref-90)
90. *سیر اعلام النبلا‌ی، ج 3، شماره 104، ص 482.*  [↑](#footnote-ref-91)
91. *حج معاویة ومعه معاویة بن حدیج وکان من أسب الناس لعلی، فمر فی المدینة، والحسن جالس فی جماعة من أصحابه، فأتاه رسول، فقال: أجب الحسن. فأتاه، فسلم علیه، فقال له: أنت معاویة بن حدیج؟ قال: نعم. قال: فأنت الساب علیا ؟ قال: فکانه استحیی. فقال: أما والله لئن وردت علیه الحوض - وما أراک ترده - لتجدنه مشمر الإزار علی ساق، یذود عنه رایات المنافقین ذود غریبة الإبل. قول الصادق المصدق (وَقَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَ‌ى) سیر اعلام النبلا‌ی، ج 3، شماره 10، ص 39.* [↑](#footnote-ref-92)
92. *به طوری‌که با تتبعی نه چندان گسترده تنها در منابع أهل سنت حدود 600 حدیث از 160 منبع جمع آوری شده که به نام کتاب الله وأهل البیت فی حدیث الثقلین منتشر گردیده است.*  [↑](#footnote-ref-93)
93. *تفسیر الدر المنثور، ج 6، ص 606.*  [↑](#footnote-ref-94)
94. *حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 122 از عمرو اسلمی نقل می‌کند که گفت: با علی «رضی‌الله‌عنه»به یمن رفتیم در این سفر از آن حضرت چیزی مشاهده کردم که مرا خوش نیامد و در دلم از وی خشمگین بودم، چون به مدینه بازگشتیم در مسجد شکایتم را بازگو کردم، خبر سخنان من به پیامبر «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» رسید، یک روز صبح وارد مسجد شدم، پیامبر «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» در میان جمعی از اصحابش بود، چون چشمش به من افتاد، با تندی به من خیره شد، تا این‌که نشستم، فرمود: ای عمرو به خدا قسم تو مرا آزردی، گفتم: پناه می‌برم به خدا که شما را اذیت و آزاری کرده باشم، یا رسول الله! فرمود: چرا، هر کس علی را اذیت کند حتما مرا اذیت کرده، سپس حاکم می‌گوید: این حدیث سندش صحیح است هر چند بخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند و ذهبی نیز صحت سند این حدیث را تأیید می‌کند.*  [↑](#footnote-ref-95)
95. *سنن کبری نسائی، ج 5، ص 133 ب 39 حدیث 8475.*  [↑](#footnote-ref-96)
96. *قال: یا رسول الله! ألم تر أن علیا صنع کذا و کذا، فأقبل علیه رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» یعرف الغضب فی وجهه، فقال: ما تریدون من علی؟ ثلاث مراتب، إن علیا منی وانا منه وهو ولی کل مؤمن بعدی. سنن ترمذی، ج 5، ص 591 ب 20 مناقب علی بن ابی طالب . و سنن نسائی ج 5، ص 133 ب 28 علی ولی کل مؤمن بعدی حدیث 8474 / 1 و. ..*  [↑](#footnote-ref-97)
97. *سنن ترمذی ج 5، ص 595، حدیث 3720.* [↑](#footnote-ref-98)
98. *قال سلمان سمعت رسول الله«صلی‌الله‌علیه‌وسلم»یقول من احب علیا فقد احبنی ومن ابغض علیا فقد ابغضنی. هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین المستدرک ج 3، ص 130.*  [↑](#footnote-ref-99)
99. *یا علی أنت سید فی الدنیا والآخرة حبیبک حبیبی وحبیبی حبیب الله وعدوک عدوی وعدوی عدو الله والویل لمن یغضک بعدی. صحیح علی شرط الشیخین وذهبی این تصحیح را پذیرفته است المستدرک ج 3، ص 128.*  [↑](#footnote-ref-100)
100. *عن أبی ذر قال: قال رسول الله«صلی‌الله‌علیه‌وسلم» لعلی بن أبی طالب من أطاعنی فقد أطاع الله و من عصانی فقد عصی الله ومن أطاعک فقد أطاعنی ومن عصاک فقد عصانی. هذا صحیح الإسناد، همان مدرک.*  [↑](#footnote-ref-101)
101. *صحیح مسلم، ج 1 کتاب الإیمان باب 33 حدیث 131 و سنن ترمذی، ج 5، ص 601 حدیث 593 و حدیث 3717، و سیر اعلام النبلا‌ی ج 6، ص 431 دار الفکر.*  [↑](#footnote-ref-102)
102. *سنن الترمذی ج 5، ب 21، ح 593، حدیث 3716 دار الفکر.* [↑](#footnote-ref-103)
103. *صحیح مسلم، ج 1 کتاب الإیمان باب 33 حدیث 131 و سنن ترمذی، ج 5، ص 601 حدیث 593 و حدیث 3717، و سیر اعلام النبلا‌ی ج 6، ص 431 دار الفکر.*  [↑](#footnote-ref-104)
104. *سنن الترمذی ج 5، ب 21، ح 593، حدیث 3716 دار الفکر.* [↑](#footnote-ref-105)
105. *سنن ترمذی ج 5، ص 656 حدیث 3870 و سنن ابن ماجه ج 1، ص 52، حدیث 145، والمستدرک ج 3، ص 149.*  [↑](#footnote-ref-106)
106. *مجمع الزوائد ج 9، ص 268، حدیث 14989 و از ابی هریره، 14990.* [↑](#footnote-ref-107)
107. *سئل النبی «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» ای الناس احب إلیک: قال: فاطمة. سیر اعلام النبلا‌ی، ج 3، ص 434.* [↑](#footnote-ref-108)
108. *فی الصحیحین عن المسور بن مخرمة سمعت رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» علی المنبر یقول فاطمة بضعة منییؤذینی ما آذاها ویریبنی ما رابها وعن علی بن الحسین بن علی عن أبیه عن علی قال: قال النبی «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» لفاطمة ان الله رضی لرضاک ویغضب لغضبک. الاصابه ج 8، ص 158 و 159*  [↑](#footnote-ref-109)
109. *سیر اعلام النبلا‌ی ج 4، ص 383.* [↑](#footnote-ref-110)
110. *سنن ترمذی، ج 5، ص 3769*  [↑](#footnote-ref-111)
111. *مسند احمد بن حنبل ج 3، ص 137 حدیث 7881 و حدیث 9679 و 10874 و مستدرک ج 3، ص 166 و می‌گوید: هذا حدیث صحیح الاسناد و ذهبی نیز می‌گوید: صحیح.*  [↑](#footnote-ref-112)
112. *مستدرک ج 3، ص 166.* [↑](#footnote-ref-113)
113. *عن عبد الله قال: کان النبی «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» یصلی، فإذا سجد وثب الحسن والحسین علی ظهره. فإذا ( أراد ) أن یمنعوهما، أشار إلیهم أن دعوهما، فلما صلی وضعهما فی حجره، ثم قال: من احبنی فلیحب هذین. سنن کبری نسائی، ج 5، کتاب المناقب ب 7 فضائل الحسن والحسین ص 50 حدیث 8170 / 10.*  [↑](#footnote-ref-114)
114. *سیر اعلام النبلا‌ی، ج 4، ص 404 دار الفکر.*  [↑](#footnote-ref-115)
115. *لما قتل علی «رضی‌الله‌عنه» قام الحسن «رضی‌الله‌عنه» یخطب الناس فقام رجل من ازد شنو‌یة فقال: أشهد لقد رأیت رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» واضعه فی حبوته وهو یقول من احبنی فلیحبه ولیبلغ الشاهد الغائب ولو لا کرامة رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» ما حدثت به أبدا، المستدرک ج 3، ص 173 و 174.* [↑](#footnote-ref-116)
116. *عن ابن عباس، قال رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم»: النجوم أمان لأهل الأرض من الفرق وأهل بیتی أمان من الإختلاف، فإذا خالفتها قبیلة من العرب اختلفوا فصاروا حزب إبلیس. هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه مستدرک ج 3، ص 149.*  [↑](#footnote-ref-117)
117. *عن عایشة أن فاطمة 3 بنت النبی «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» أرسلت إلی أبی بکر تسأله. .. فدک. .. فأبی أبوبکر أن یدفع إلی فاطمة منها شیئا، فوجدت فاطمة علی أبی بکر فی ذلک فهجرته فلم تکلمه حتی توفیت. .. فلما توفیت دفنها زوجها علی لیلا ولم یؤذن بها أبابکر وصلی علیها. صحیح بخاری ج 5، ص 252 کتاب المغازی باب 155 غزوة خیبر حدیث 704.*  [↑](#footnote-ref-118)
118. *ذهبی در تذکرة الحفاظ ج 4، ص 1505 درباره جوینی می‌گوید: سمعت عن الامام المحدث الأوحد الأکمل فخر الإسلام صدر الدین إبراهیم بن محمد بن مؤید. .. وکان دینا صالحا. ..*  [↑](#footnote-ref-119)
119. *وإنی لما رأیتها ذکرت ما یصنع بها بعدیکأنی بها وقد دخل الذل بیتها وانتهکت حرمتها و غصب حقها ومنعت ارثها وکسر جنبها واسقطت جنینها وهی تنادی: یا محمداه فلا تجاب. .. فتکون اول من تلحقنی من أهل بیتی فتقدم علی محزونة مکروبة مغمومة مغصوبة مقتولة. فرائد السمطین، ج 2، ص 34 و 35.* [↑](#footnote-ref-120)
120. *عن ابن عباس قال: قال النبی «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» لعلی: أما إنک ستلقی بعدی جهدا، قال: فی سلامة عن دینی؟ قال: فی سلامة من دینک. هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین و لم یخرجاه. المستدرک ج 3، ص 140.*  [↑](#footnote-ref-121)
121. *عن علی قال إن مما عهد الی النبی «صلی‌الله‌علیه‌وسلم»: أن الأمة ستغدر بی بعده. هذا حدیث صحیح الإسناد و لم یخرجاه. همان مدرک.* [↑](#footnote-ref-122)
122. *علی بن ابی طالب قال: بینما رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» آخذ بیدی ونحن نمشی فی [ بعض ] سکک المدینة. .. فلما خلا إلی الطریق اعتنقنی ثم أجهش باکیا، قال: یا رسول الله [ مایبکیک ]؟ قال: ضغائن فی صدور أقوام لا یبدونها لک الا من بعدی، قال: یا رسول الله، فی سلامة من دینی؟ قال: فی سلامة من دینک. المطالب العالیة ج 4، ص 60 و 61 حدیث 3960.*  [↑](#footnote-ref-123)
123. *.. فقال عمر: فلما توفی رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» قال أبو بکر أنا ولی رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» فجئتما ( علی وعباس ). .. فرأیتماه کاذبا آثما غادرا خائنا. .. ثم توفی أبوبکر وأنا ولی رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» و ولی أبوبکر فرأیتمانیکاذبا آثما غادرا خائنا. .. صحیح مسلم ج 4، کتاب الجهاد والسیر ب 15 حکم الفئ ص 28، حدیث 49 مؤسسة عز الدین.* [↑](#footnote-ref-124)
124. *صحیح بخاری ج 3. کتاب المغازی ب 129 ح 526 و کتاب الاعتصام ص 755 ب 1170 حدیث 2112 وج 4، کتاب النفقات ب 180، ص 121 ح 272.* [↑](#footnote-ref-125)
125. *صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة باب 4 من فضائل علی بن ابی طالب ص 23 حدیث 32.*  [↑](#footnote-ref-126)
126. *صحیح مسلم، ج 1 کتاب الایمان باب 21 حدیث 131 و. ..*  [↑](#footnote-ref-127)
127. *صحیح بخاری: ج 1 کتاب الایمان ص 80 باب 25 علامة المنافق حدیث 32. .. عن أبی هریرة عن النبی «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» قال آیة المنافق ثلاث إذا حدث کذب واذا وعد أخلف واذا ائتمن خان.* [↑](#footnote-ref-128)
128. *سورة الاحزاب، آیة 33.*  [↑](#footnote-ref-129)
129. *مسند احمد بن حنبل، ج 6، ص 6، حدیث 1681 و سیر اعلام النبلا‌ی ج 8، ص 233، وج 3، ص 259 والمستدرک ج 3، ص 391 من أبغض عمارا أبغضه الله ومن عادا عمارا عاداه الله.*  [↑](#footnote-ref-130)
130. *فغضب رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» فقال: إنه من یبغض عمارا یبغضه الله ومن یسب عمارا یسبه الله ومن یحقر عمارا یحقره الله المستدرک ج 3، ص 391.* [↑](#footnote-ref-131)
131. *مسند احمد بن حنبل، ج 6، ص 9، حدیث 16821.* [↑](#footnote-ref-132)
132. *سیر اعلام النبلا‌ی ج 3، ص 260.*  [↑](#footnote-ref-133)
133. *إن عمرو بن عاص قال لمعاویة: یا أمیر المؤمنین، أما سمعت رسول الله یقول حین کان یبنی المسجد لعمار: إنک حریص علی الجهاد، وإنک لمن أهل الجنة، ولتقتلک الفئة الباغیة؟ قال: بلی، قال: فلم قتلتموه؟. .. ورواه الطبرانی ورجاله ثقات. مجمع الزوائد، ج 9، ص 488 حدیث 15621 احادیث به این مضمون در این کتاب زیاد است.* [↑](#footnote-ref-134)
134. *حذیفة بن یمان. .. قال سمعت رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» یقول له لن تموت حتی تقتلک الفئة الباغیة. .. هذا حدیث صحیح عال و لم یخرجاه. وقال الذهبی صحیح. المستدرک، ج 3، ص 391.*  [↑](#footnote-ref-135)
135. *مجمع الزوائد ج 9، ص 488 حدیث 15619 و 15620 و سیر اعلام النبلا‌ی ج 3، ص 266.* [↑](#footnote-ref-136)
136. *صحیح بخاری ج 1، کتاب الصلاة باب 304 التعاون فی بنا‌ی المسجد ص 254 حدیث 428 و مسند احمد بن حنبل ج 4، ص 181 حدیث 11861 و سیر اعلام النبلا‌ی ج 3، ص 260.* [↑](#footnote-ref-137)
137. *عن مجاهد قال النبی «صلی‌الله‌علیه‌وسلم»: ما لهم و ما لعمار! یدعوهم إلی الجنة ویدعونه إلی النار، وذلک دأب الأشقیا‌ی الفجار، سیر اعلام النبلا‌ی ج 3، ص 260.*  [↑](#footnote-ref-138)
138. *قال رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم»: ما خیر عمار بین أمرین إلا اختار ارشدهما. سنن ترمذی ج 5، کتاب المناقب ص 627، باب 35، حدیث 3799 ومسند احمد ج 9، ص 420، حدیث 24874.* [↑](#footnote-ref-139)
139. *سیر اعلام النبلا‌ی ج 3، ص 260 إذا اختلف الناس کان ابن سمیة مع الحق در پاورقی آمده منقطع الإسناد و لکن رجاله ثقات وله شواهد.*  [↑](#footnote-ref-140)
140. *المستدرک علی الصحیحین ج 3، ص 174 و سیر اعلام النبلا‌ی ج 4، ص 390 ومختصر تاریخ دمشق ج 7، ص 34.* [↑](#footnote-ref-141)
141. *سیر اعلام النبلا‌ی ج 3، ص 394*  [↑](#footnote-ref-142)
142. *سورة الاحزاب آیة 33* [↑](#footnote-ref-143)
143. *یا أهل الکوفة ( العراق ) اتقوا الله فینا فإنا أمراؤکم، وإنا أضیافکم، ونحن أهل البیت الذی قال الله فیهم (إِنَّمَا يُرِ‌يدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّ‌جْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَ‌كُمْ تَطْهِيرً‌ا) قال: ما رأیت باکیا أکثر من یومئذ. همان مدرک ومختصر تاریخ دمشق ج 7، ص 36.*  [↑](#footnote-ref-144)
144. *ان معاویة لم ینفذ للحسن من الشرط الذی شرط له شیئا. مختصر تاریخ دمشق، ج 7، ص 35.* [↑](#footnote-ref-145)
145. *کان الحسن بن علی سم مرارا، کل ذلکیفلت حتیکانت المرة الأخیرة التی مات فیها فإنه کان یختلف کبده. .. المستدرک علی الصحیحین ج 3، ص 173.*  [↑](#footnote-ref-146)
146. *نقلهای فراوانی در مورد مسموم کردن آن حضرت و منع دفن وی نزد قبر پدرش پیغمبر «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» در سیر اعلام النبلا‌ی ج 4، ترجمه شماره 269 الحسن بن علی بن ابی طالب. .. الشهید و مختصر تاریخ دمشق ج 7، ص 41 إلی 46 آمده است.*  [↑](#footnote-ref-147)
147. *فقال أبو هریرة: أرأیتم لوجئ بابن موسی لیدفن مع أبیه فمنع، أکانوا قد ظلموه؟ قال: فقالوا: نعم. قال: فهذا ابن نبی الله، قد جئ به لیدفن مع أبیه. مختصر تاریخ دمشق ج 7، ص 41.* [↑](#footnote-ref-148)
148. *فقال أبو هریرة: أتنفسون علی ابن نبیکم بتربة تدفنونه فیها؟ وقد سمعت رسول الله «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» یقول: من أحبهما فقد أحبنی ومن أبغضهما فقد أبغضنی. همان مدرک ص 45.*  [↑](#footnote-ref-149)
149. *مسند احمد بن حنبل ج 1، ص 184 حدیث 648. و سیر اعلام النبلا‌ی ج 4، ص 407.*  [↑](#footnote-ref-150)
150. *مسند ابی‌يعلی، ج 1، ص 298، حدیث 363.* [↑](#footnote-ref-151)
151. *المعجم الکبیر ج 3، ص 105، حدیث 2811.* [↑](#footnote-ref-152)
152. *مجمع الزوائد، ج 9، ص 301 حدیث 15112.*  [↑](#footnote-ref-153)
153. *همان حدیث 15113.*  [↑](#footnote-ref-154)
154. *سیر اعلام النبلا‌ی ج 4، ص 424 و 425.*  [↑](#footnote-ref-155)
155. *همان مدرک ص 427، و مسند احمد بن حنبل ج 1، ص 606 حدیث 2553 و مجمع الزوائد ج 9، ص 311 حدیث 15141 و بدنبال آن می‌گوید: احمد و طبرانی آن را نقل کرده اند و سند احمد صحیح است.*  [↑](#footnote-ref-156)
156. *سنن ترمذی ج 5، ص 615 باب 31، مناقب الحسن والحسین حدیث 3771.* [↑](#footnote-ref-157)
157. *سیر اعلام النبلا‌ی ج 4، ص 418.*  [↑](#footnote-ref-158)
158. *صحیح بخاری، ج 3، ص 92 کتاب فضائل الصحابه باب 54 مناقب الحسن والحسین حدیث 259.* [↑](#footnote-ref-159)
159. *سنن ترمذی ج 5، ص 618 کتاب المناقب باب 31 مناقب الحسن والحسین (علیهماالسلام) حدیث 3778.*  [↑](#footnote-ref-160)
160. *صحیح ابن حبان ج 15، کتاب اخباره «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» عن مناقب الصحابة ص 429، حدیث 6972.* [↑](#footnote-ref-161)
161. *سیر اعلام النبلا‌ی، ج 4، ص 402.*  [↑](#footnote-ref-162)
162. *مسند ابییعلی ج 7، ص 61 حدیث 3981 والمعجم الکبیر، ج 3، ص 125 حدیث 2878 و سیر اعلام النبلا‌ی ج 4، ص 426.* [↑](#footnote-ref-163)
163. *مجمع الزوائد ج 9 ص 313 کتاب المناقب ب 16 حدیث 15151.*  [↑](#footnote-ref-164)
164. *سیر اعلام النبلا‌ی ج 4، ص 426 و 427.* [↑](#footnote-ref-165)
165. *همان مدرک ص 428.*  [↑](#footnote-ref-166)
166. *همان مدرک ص 426.*  [↑](#footnote-ref-167)
167. *سیر اعلام النبلا‌ی ج 4، ص 430.*  [↑](#footnote-ref-168)
168. *المعجم الکبیر ج 3، ص 104 و سیر اعلام النبلا‌ی ج 4، ص 430.*  [↑](#footnote-ref-169)
169. *مجمع الزوائد ج 9، ص 313 و 314 حدیث 15148.* [↑](#footnote-ref-170)
170. *سورة الاحزاب آیة 57*  [↑](#footnote-ref-171)
171. *پایان نسخه‌ی اصلی نوشته.* [↑](#footnote-ref-172)